

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هشتم

شماره ۹۲ - آبان ۱۳۸۶ - نوامبر ۲۰۰۷

انقلاب اکتبر راه رهایی

بشریت

نود سال از انقلاب کبیر و دوران ساز اکتبر روسیه می گذرد. در نود سال پیش در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ برای نخستین بار بشریت توانست دنیای را پی ریزی کند که تا به امروز تحقق آن به مخیله کسی نیز خطور نمی کرد. در نود سال پیش بورژواها با تسخر و کنایه، کمونیستها را خوشخیالانی به حساب می آوردند که در عالم رویا زندگی می کنند. می گفتند و تبلیغ می کردند که جامعه آرمانی آنها تخیلی و غیر واقعی است. تاریخ همین بوده که هست و کسی را یاری تغییر سرنوشت محتوم بشری نیست. آنها کمونیستها را بی خدا خوانده و مسخره می کردند که این بی دینها می خواهند نقش خالق را بازی کنند و جامعه ای خلق کنند که تا کنون در تاریخ وجود نداشته است. ضد کمونیستها حتی امروز نیز همان توهامات را ایجاد کرده و به مسخره کمونیسم و سوسیالیسم می پردازند. دشمنان کمونیسم هرگز از مبارزه با کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم دست نکشیده اند و هر روز چون آفتاب پرستها به رنگی در می آیند تا بتوانند به بهترین وجهی با مارکسیسم لنینیسم مبارزه کنند. روزی از جانب راست می آیند، روزی لباس "چپ" به تن می کنند، روزی کارشناس و پژوهشگر آثار مارکسیستی شده و باستانشناسانه در پی تفسیرهای معیوب و ضد انقلابی و بی خطر برای سرمایه داری در مجموعه آثار کمونیستی بر می آیند و از این جهت مورد لطف بورژواها هستند که آنها را "دانشمند" و "پژوهشگر" خطاب کنند. روزی کمونیستها را "جنایتکار" جلوه داده و اسنادی جعلی از دروغ و دغل نظیر همان اسنادی که برای تجاوز به عراق و سقوط مصدق و نظایر آنها جعل کردند در مورد استالین منتشر می کنند تا سوسیالیسم را بی اعتبار کنند. همه اینها دال بر وجود مبارزه طبقاتی و دشمنان رنگانگ کمونیسم است که در جبهه ارتجاع حتی با نقابهای "مارکسیستی-لنینیستی" سینه می زنند و خدماتشان به کمونیسم منحصر به جستجو در... ادامه در صفحه ۲

دسیسه های امپریالیسم و صهیونیسم در ایران

و لزوم مبارزه با تشتت نظری

نشریه لوموند دیپلماتیک مورخ ماه اکتبر سال ۲۰۰۷ برگردان به آلمانی تحت نام "آمریکا و ایران اتحاد مهلک عقابها" به قلم زیلیگ س. هاریسون نوشت: "سرسختان در واشنگتن ول کن نیستند. مرتب استراتژیهای تازه ای طرح می کنند تا رژیم ایران را تضعیف کنند - از جمله اقداماتی است علیه سپاه پاسداران و یا حمایت از حرکتهای تجزیه طلبانه. در حالیکه در واقع جای بازی برای ریزنی بلاواسطه موجود است زیرا که هر دو دولت در منطقه دارای علائق مشترک نیز هستند."

این نشریه سپس ادامه می دهد که در داخل آمریکا نیز بر سر مهار ایران اختلاف نظر وجود دارد. آنچه را که تا به امروز به صورت شایعه وجود داشت و از زمان کالین پاول وزیر امور خارجه اسبق آمریکا که با خیمه شب بازی در شورای امنیت سازمان ملل، دستگاه دروغبار خویشت را براه انداخته بود، مطرح بود، امروز به صورت سیاه روی سفید، نشریه لوموند دیپلماتیک منتشر کرده است. این نشریه می نویسد: "در دستگاه اداری بوش در مقابل پاسخ به مسئله سیاست آتی در مورد ایران، دو جناح در مقابل هم صف کشیده اند. در یک جانب دیک چینی و همپیمانانش در پنتاگون و در داخل کنگره که از جانب کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل American Israel Public Affairs Committee (کمیته آمریکائی لابی های اسرائیل) تشجیع می گردند.

این فراکسیون نه تنها خواهان مباران تاسیسات غنی کردن اورانیوم در نظنز است بلکه بیشتر از آن می خواهد که تاسیسات نظامی ایران در مرزهای عراق نیز مباران شود. در برابر آنها خانم کوندلیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا قرار دارد. خانم رایس در بدو امر موفق شد نظریات خویش را به کرسی بنشانند لیکن مجبور شد در عوض تعویق تصمیم گیری در باره گزینه نظامی بهای گرانی بپردازد و به مصالحه ای مهلک تن در دهد. بموجب آن تشدید عملیات سری به قصد بی ثبات کردن جمهوری اسلامی که رئیس جمهور آمریکا نیز با صدور فرمانی در پایان آوریل ۲۰۰۷ آنرا تأیید کرده است مورد تأیید قرار گرفت."

این سیاست امپریالیسم آمریکا در واقع همان تحلیلی است که حزب کار ایران (توفان) آنرا بارها و بارها بیان داشته است. بر سر تجاوز به ایران همخوانی در میان جناحهای و محافل امپریالیستی وجود ندارد. تضاد میان امپریالیستها بر سر سلطه بر جهان مانند یک واقعیت عینی در مقابل ماست و باید در محاسبات ما به حساب آید. اروپائی ها بوژره، آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان بدلائل سیاسی و یا منافع عظیم اقتصادی با این تجاوز مخالفند. روسیه و چین زیر بار تحکم آمریکا نمی روند. اکثریت ممالک غیر متعهد جهان مخالف این تجاوزند. ما از ملت های جهان سخن نمی گوئیم که بجز صهیونیستهای اسرائیلی سایر ملت ها در اکثریت خویش با انجام چنین جنایتی موافقت ندارند. خلق های منطقه در اکثریت قریب باتفاق خود به حمایت از مردم ایران بر می خیزند. نفوذ فرهنگی ایران در منطقه و خویشاوندی چند هزارساله آن با ملت های همسایه عواملی هستند که مسلما در ارزیابیهای خانم کوندلیزا رایس موثر بوده اند. تجاوز به ایران وضعیت عراق و افغانستان و سایر ممالک منطقه نظیر امارات متحده عربی، کویت، عربستان سعودی، اردن، پاکستان و ترکیه را بی ثبات خواهد کرد. مسلما مردم فلسطین، لبنان و سوریه نیز سکوت نخواهند کرد و جوی انفجاری در منطقه ایجاد خواهد شد که فرجام آن روشن نیست. امپریالیست آمریکا برای بعد از آن فکری نکرده است و نمی تواند حتی برنامه ای تنظیم کند که در خطوط اساسی آن از روشنی قانع کننده ای برخوردار باشد. تجاوز به ایران در سایر سرزمینهای جهان موجی از مخالفت ضد آمریکائی ایجاد خواهد کرد و این موج سرزمینهای آمریکای لاتین را می پوشاند. نیروی نظامی ایران و توانائی آن پس از نخستین موج تجاوز آمریکا و انگلیس برای پنتاگون غیر قابل محاسبه است این است که تمام منافع حیاتی اقتصادی آمریکا که چاههای نفت عربستان سعودی و کویت باشد به خطر افتاده ضربه بزرگ اقتصادی به ارزش برابری دلار می زند و یک بحران اقتصادی جهانی ایجاد خواهد کرد. بستن تنگه هرمز و یا خطر غرق کشتی در این منطقه بهای نفت را سرسام آور افزایش می دهد که تأثیرات سریع بر اوضاع متزلزل اقتصاد جهان دارد.

در کنار این عوامل سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی جنبش ضد جنگ در جهان با تنها شعار درست و انقلابی "دست تجاوزکاران از ایران کوتاه باد" بیک سیل عظیم اعتراضی جهانی بدل می شود و سراسر جهان را فرا می گیرد و این جنبش قدرتمند نمی تواند علیرغم سانسور دموکراتیکی که در مورد ایران، و فلسطین و عراق و افغانستان در سراسر جهان برقرار شده است توسط هیاتهای حاکمه نادیده گرفته شود. اپوزیسیون خود فروخته ایران نظیر مجاهدین خلق که با خیانت به آرمانهای نخستین این تشکل انقلابی به جاسوسان امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل بدل شده اند و یا پیروان صهیونیست منصور حکمت که تئوری ساز نجات اسرائیل هستند و یا آشفته فکرائی که در این جنگ دو جانبه با صداهای ضعیف برای تفرقه در نهضت مقاومت با شعارهای "نه قم خوبه و نه کاشون لعنت بهر دوتاشون" از کره مریخ سر می رسند و با ضد انقلاب همصدا می شوند، هرگز قادر نخواهند بود در مقابل این سیل بنیان کن مقاومت کنند. هر دو پرچم رنگ و رو رفته، پاره پاره تفرقه افکنانه آنها در میان سیل عظیم شعار "دست امپریالیستها و تجاوزگران از ایران کوتاه باد" گم می شود و خودشان بعلت منزه طلبیهای "چپ" روانه زیر دست و پای جنبش ضد امپریالیستی و واقع بین له خواهند گردید. آنها در زیر چرخهای این سیل همانگونه که تا کنون شاهد بوده ایم مضمحل خواهند شد. مهمتر از همه خلقهای ایران هستند که بیک نیروی بزرگ مقاومت در مقابل متجاوز بدل می شوند و با یک مبارزه قهرآمیز و مسلحانه و توده ای آنها را از خاک ایران بیرون خواهند ریخت. این تجربه تاریخ چند هزار ساله ایران است. تنها از این طریق است که مردم ایران قادر خواهند شد به حساب هیات حاکمه ایران نیز برسند. راه سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم در ایران از اخراج متجاوزین می گذرد. هر تئوری دیگری پوچ و تئوری همکاری شرمگینانه با امپریالیسم و صهیونیسم است.

... ادامه در صفحه ۵

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

انقلاب اکتبر راه...

مورد "جنایات استالین و خطاهای وی در مورد نابودی سوسیالیسم است". در نود سال پیش سوسیالیسم تنها بر متن کاغذ نوشته بود و بورژواها مسخره می کردند که ممکن نیست گفته های مارکس و انگلس را بتوان متحقق ساخت. آنها تخیل است، تراوشات مغزهای متوهم و در بهترین حالت محصول احساسات انسانهای خوش قلب است. خود ستمکشان نیز در اثر تحمل این بار بی عدالتی، شرایط غیر انسانی، گرسنگی، پابرنهنگی، آواره گی و... در یک دوران طولانی تاریخ و نسل اندر نسل، باور نداشتند که نظم کهن یک نظم غیر طبیعی و ساخته بشر است، باور نداشتند که این نظم جاودانی نیست و می تواند با دست توانمند بشریت مضمحل شود. باور نداشتند که این ارثیه قرون اسارت را می شود بدور ریخت و بر ویرانه های آن جامعه ای انسانی و آرمانی بنا نهاد. برای آنها نیز نظم کهن مقدس و غیر قابل تغییر بود. برای آنها نیز نظم کهن غیر قابل جایگزینی به حساب می آمد، آنها دیگر به نظم کهن خو گرفته بودند، به آن عادت داشتند، نظم کهن را سرنوشت خویش می تلقی می کردند و می پنداشتند چون تا کنون وضع جهان چنین بوده وضعیت جهان در آینده نیز چنین خواهد بود و خواهد ماند و باید بماند. مذهب و نیروهای زنگار گرفته کهن نیز این تلقیات را به آنها تلقین می کردند. تمام قدرتهای کهن، خویش را برای مبارزه با ایده کمونیسم آرایش کرده بودند و عمال خویش را بدرون جنبش کمونیستی می فرستادند تا این جنبش را منحرف کنند. رویزیونیسم جدید نیست همزاد مارکسیسم است. از همان زمان مارکس و انگلس پدید آمد. رویزیونیستهای می خواستند در نظریه مارکسیسم تجدید نظر کنند و ماهیت آنرا به نفع طبقات حاکمه و بنفع ضد انقلاب تفسیر نموده و دگرگون سازند. آنها مارکس جوان را در مقابل مارکس پیر می گذاشتند. کائوتسکی مرتد و همدست سوسیال دموکراسی را در مقابل لنین و انقلاب اکتبر علم می کردند، تروتسکی خائن و جاسوس با ریش بزی و عینک پستی را مقابل شخصیتی تاریخی و رهبر بزرگی نظیر استالین می نشانند، مبارزه میان انقلاب و ضد انقلاب، رویزیونیسم و مارکسیسم از همان بدو پیدایش مارکسیسم پدید آمد و این خود محصول مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژی بود و تا به امروز نیز ادامه دارد.

لنینیسم چیزی جز تفسیر انقلابی و تحول مارکسیسم در عصر زوال امپریالیسم نیست. لنینیسم ایده های اساسی مارکسیسم را که دشمنان وی آنرا تحریف می کردند و به طاق نسیان می سپردند از منجلا بپورتونیسم و سازش طبقاتی بیرون کشید آنرا جلا داد و به همه نشان داد که مارکسیستهای واقعی چه کسانی هستند. استالین بود که پیروان لنین را مارکسیست لنینیست نامید و تنها تفسیر طبقاتی و انقلابی از مارکسیسم را پذیرفت. وی بود که نشان داد با همراه با کمونیستها برای ساختمان جامعه سوسیالیستی در کشور واحد و با همراه امپریالیستها و بورژواها با ندبه و زاری برای عقب نشینی و تقاضای بخشش از دشمن طبقاتی. وی بود که نشان داد تنها لنینیستها هستند که می توانند سوسیالیسم را متحقق کنند. انقلاب اکتبر ناقوس مرگ سرمایه

داری بود. کسانیکه تا دیروز از دروغ بزرگ مارکس، توهم وی سخن می راندند و طبقه کارگر را به خو گرفتن و تن دادن به نظم موجود تشویق می کردند به ناگهان با تکانی از خواب بیدار شدند که به ده روزی که دنیا را تکان داد شهرت یافت. بلشویکها بیک خانه تکانی بزرگ در جهان دست زدند و از روسیه استبدادی و عقب مانده آغاز نمودند. آنها در راهی گام گذارند که هیچ بشری قبل از آنها از این راه ناشناخته و نیمه پخته نرفته بود. آنها برای می رفتند که در گامهای نخست نقشه ای از آن در دست نداشته و بر دانش تئوریک و تجربه شخصی خویش متکی بودند. کار آنها کاری بود کارستان. گامی بود کوچک برای تغییری بزرگ در جهان. آنها می رفتند تا جهانی بسازند که ساختمان آن تا به آن روز برای کسی قابل تصور نبود. عظمت کار بلشویکهای نظیر لنین و استالین در این نکته نهفته است که شنیده ها و ندیده ها را به تجسم در آورند. استالین باید بعد از درگذشت لنین با الهام از لنینیسم به معمار بزرگ این نخستین تجربه تاریخ بشریت بدل می شد. بار عظیم این ساختمان انسانی در آن شرایط دشوار بدوش استالین افتاد. حقا که با سربلندی از این تجربه نخستین تاریخ بشری بدر آمد. خرده بورژواها، آنها که هیچگاه کمونیسم برایشان جدی نبوده است، آنها که تنها روشنفکرانه گپ و غر می زدند، آنها که اوج استعدادشان در ایرادگیری و پیچ و پچه های درگوشی و منفی بافی است، آنها که در دریایی از اشتباهات سیاسی و ایدئولوژیک و خطاهای خصوصی و زنجیر عقب ماندگیهای فکری در ساده ترین گامهای زندگی گرفتار بوده اند و هستند با پرمدعائی بی شرمانه ای بدنبال دستاوردهای بی عیب و نقص و انسانهای خطا ناپذیر افسانه ای می گردند. جامعه آرمانی این خطا ناپذیران حقیقتا که جامعه ای رویائی با انسانهای رویائی و افسانه ای است. آنها بعلت کوری سیاسی از عظمت کاری که صورت گرفته است بی خیرند. مغز آنها محدود بوده و بیش از حیظه ایرادگیری های بنی اسرائیلی توان تفکر گسترده تری را ندارند. آنها هرگز قادر نخواهند بود سوسیالیسم را بسازند.

انقلاب اکتبر مشعل فروزانی بود که بر سر راه زحمتکشان و خلقهای تحت ستم جهان قرار گرفت. از آن تاریخ نهضت های آزادیبخش از زیر نفوذ جریانهای مذهبی و بورژوائی بدر آمد و جنبشهای ملی به متحد بالقوه مبارزات پرولتاریائی بدل شد. تضادهای جهان با تضاد میان نخستین کشور سوسیالیستی و محاصره سرمایه داری تکمیل گردید. خصلت جهان کنونی تغییر کرد و تاثیرات عمیقی در جنبشهای اجتماعی بجای گذارد.

لنین نتوانست نتایج انقلاب اکتبر را به چشم ببیند و این استالین با اراده قدرتمند و دانش عظیم کمونیستی خویش بود که تحقق این امر مهم و استثنائی را بعهدہ گرفت. اقدامات استثنائی به رهبران استثنائی نیاز داشت. وی باید وظیفه ساختمان سوسیالیسم را بدوش می کشید. ساختمانی که نمونه آن تا به امروز وجود نداشت. کسی نمی دانست آنرا چگونه باید ساخت و چگونه باید حفظ کرد. دشواری کار جدی بود که رفیقان نیمه راه پیدا شدند و به ندبه زاری دست زده از کار خود پشیمان گشته پیشنهاد تسلیم و

عقب نشینی کردند. آنها برای عقب نشینی و خیانت خویش به تئوری سازی پرداختند و هر روز بیشتر بدامان ضد انقلاب و ضد لنینیسم غلتیدند. استالین معمار این ساختمان شد. وی با رهبری مدبرانه و فداکاری رفقای بلشویک حزبی و توده عظیم زحمتکشان به بنای این کار عظیم تاریخ دست زد. کاری که هیچ پیامبری قبل از وی قادر به خلق آن نشده بود. این کار کارستان در میان دریائی از اخلاص دشمنان صورت می گرفت تا ثابت کنند سوسیالیسم قابل تحقق نیست. بدون مالکیت مقدس خصوصی نمی شود چرخ اقتصاد را به گردش در آورد. آنها می گفتند مگر می شود بدون ارباب زمین را کاشت و بدون سرمایه دار و رئیس کارخانه کارخانه را به گردش در آورد. کارگران برای آنکه کار کنند به آقا بالا سر نیاز دارند. استالین باید با این تبلیغات و حتی توهمت توده ها مبارزه می کرد. خطر دشمن خارجی، خطر توطئه های داخلی، خطر یاس و سراسیمگی، خطر فرار از مشکلات و ترس از دشمن طبقاتی و ممارست، تجارب و توانائیهای وی چون سایه سیاه و شومی بر شوروی سایه انداخته بودند و بر آنها تنها با تکیه بر حزبیت و نیروی فداکاری خلقهای شوروی و در درجه اول طبقه کارگر و شوروی شوق وی میشد غلبه کرد. استالین به این امر مهم موفق شد. در دوران سی سال دیکتاتوری پیرولتاریا در شوروی جهان ناظر پیشرفتهای عظیم و شگفت انگیز شوروی شد. نه تنها چرخ تولید به گردش در آمد، سطح زندگی زحمتکشان شوروی ترقی کرد، بهداشت رایگان، آموزش رایگان، کار عظیم فرهنگی و هنری و ورزشی و ساختمانی و علمی از شوروی کشوری نمونه ساخت و به زحمتکشان جهان نشان داد که سوسیالیسم توهم نیست، تخیل نیست می تواند به واقعیت بدل شود. تولید بدون سرمایه دار بسیار سریعتر انجام می گیرد. انگلهای اجتماعی که کار نمی کنند ولی در تجملات زندگی می کنند برچیده شدند و به صف دشمنان سوسیالیسم افکنده شدند.

در نود سال پیش نظم نوینی در جهان پدید آمد. نظمی که از نظر اقتصادی به استعمار انسان از انسان پایان می داد و از نظر سیاسی طبقاتی را به قدرت می رسانید که مورد بهره کشی قرار گرفته و در زمره ستمکشان بودند. در نود سال پیش تاریخ به مرتجعین که زندگی در تجملات خویش را از بیهیات می دانستند فرمان ایست داد و به زحمتکشان اعلام کرد توقف ممنوع! دیگر نمی شود به سبک و سیاق سابق مردم را به اسارت در آورد، مالکیت خصوصی را تقدیس کرد و با جنگهای خانمانسور میلیون ها انسان را آواره و بیچاره نمود. در نود سال پیش بلشویکها در روسیه قدرت سیاسی را به کف آوردند و تنها به این اعتبار که قدرت سیاسی اساس هر انقلاب و تحولی است، انقلابی که در روسیه صورت گرفت یک انقلاب سوسیالیستی بود.

قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه عده ای که خود را مارکسیست جا زده بودند و تفسیری غیر انقلابی و غیر طبقاتی از مارکسیسم ارائه می دادند بر این نظر بودند که باید از طریق پارلمانی قدرت سیاسی را به کف آورد و به نظم پارلمانتاریسم بورژوائی گردن نهاد. آنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان شرط هر تحول سوسیالیستی... ادامه در صفحه ۴

سَرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

90. Jahrestag der sozialistischen Oktoberrevolution 1917 - 2007

نودمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷



Filmvorführung: Oktoberrevolution

Vorträge: Oktoberrevolution und die Gegenwart

Internationale Revolutionslieder

Patricio Padilla, Schwarz, Ailin, usw.

Zeit: Sa. 24.11.07 / 18:00 Uhr

Ort: Studentenhaus Uni Mainz

Staudinger Weg 21, 55122 Mainz

Die Veranstalter:

Partei der Arbeit Iran (Toufan)

Die Gesellschaft zum Schutz Demokratischer Rechte

★ نمایش فیلمی از انقلاب اکتبر

★ سخنرانی: انقلاب اکتبر و اوضاع کنونی

★ برنامه هنری: اجرای زنده ترانه سرودهای انقلابی بین المللی

★ پاتریسیو پادبلا، شوارتز، آیلین و غیره

★ زمان: شنبه ۲۴ نوامبر ۲۰۰۷ ساعت ۱۸

★ مکان: آستای دانشگاه ماینس

★ برگزارکنندگان:

حزب کار ایران (توفان)

کانون دفاع از حقوق دموکراتیک

Kontaktadresse: Postfach: 103825/60108 Frankfurt – Germany آدرس تماس:

toufan@toufan.org

Unterstützer: Organisation für den Aufbau KAPD; KPD

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

انقلاب اکتبر راه...

در کشور مخالف بودند و از این نظریه مارکس و انگلس دفاع نمی کردند. آنها مارکسیسمی می خواستند که بدهان بورژوازی مزه بدهد. لنین مارکسیسم را نجات داد و برای نخستین بار در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان نشان داد که پابرهنگان، بی چیزان، ستمکشان، انسانهایی که هرگز به حساب نمی آمدند، هیچ بودگان بیکبار همه چیز شده اند. مکتبی در جهان به پیروزی رسیده است که انسانیت را بر اساس پول و سرمایه و تمکن محک نمی زند.

این است نقش تاریخی انقلاب دورانساز و کبیر اکتبر. دشمنان انقلاب که نتوانستند در مقابل قدرت انقلاب مقاومت کنند بعد از آن به تحریف دستاوردهای انقلاب پرداخته و سعی کردند آنرا بی اعتبار کنند. مبارزه خروشچف با "کیش شخصیت استالین" و دروغهای وی در مورد بنیانگذار ساختمان سوسیالیسم در شوروی در حقیقت به زیر پرسش بردن جامعه سوسیالیستی بود. استالین فرد نبود مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و معمار ساختمان سوسیالیسم در طی سی سال بود. استالین بود که قوانین اقتصاد سوسیالیستی را در شوروی با توجه به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا تدوین کرد و تحت عنوان "مسایل اقتصاد سوسیالیستی" منتشر نمود. حمله به استالین حمله به مارکسیسم لنینسم بود و هست. اکتبر، حمله به مارکسیسم لنینسم بود که در همدستی با خروشچف لنینسم را بدور افکندند و شمشیر خویش را برای "زودون کیش شخصیت استالین" از غلاف بیرون کشیدند مشروطیت آنرا ندارند که از انقلاب اکتبر دفاع کنند. دفاع رویزیونیستها از انقلاب اکتبر صرفا جنبه ظاهری و برای خاک پاشیدن به چشم فریب خوردگان است. بدون برخورد به دستاوردهای سی ساله دوران دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بدون برخورد به جریانهای ضد انقلابی تروتسکیستی و زینویفستی و بوخارینیستی، بدون برخورد به نظریات ضد انقلابی خروشچف و اصلاحات اقتصادی کاسیگین و برژنف ادعا در مورد حمایت از انقلاب اکتبر و تجلیل از نود سالگی آن حرف پوچی است. تجلیل از انقلاب اکتبر آموزش از دستاوردهای آن و علل شکست آن و بسیج کمونیستها برای مبارزه با رویزیونیستهای آشکار و پنهان است. بدون این مبارزه ضد رویزیونیستی تجلیل از انقلاب اکتبر عبارتند از بی محتوی برای رفع تکلیف است. حزب کار ایران (توفان) در این شماره به انتشار مقاله ای دست می زند که نشریه "توفان" ارگان "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" در چهار سال پیش برشته تحریر در آورده و نوع برخورد ما را در آن بخوبی تشریح کرده است. این مقاله چون پرچم سرخی برای حزب ما در اهتزاز است. این مقاله نشانه دوراندیشی و شناخت توفانیها برهبری رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن از ماهیت رویزیونیسم است که ما نتیجه دسیسه های ضد انقلابی و جنایتکارانه آنها را در شوروی سابق به چشم می بینیم. جا دارد که کسانی که هنوز به تکان نیاز دارند بخود آیند و با درک از مبارزه طبقاتی و شناخت دشمن مشترک بر ضد رویزیونیستهای رنگارنگ بسیج شوند. با رویزیونیسم باید پیکار کرد. بیماری رویزیونیسم مانند جذام است و چون خوره جسم و جان را می خورد. هر تاخیری در

این مبارزه اعزاز نسلی به فردا با آینده ای ناروشن است که قربانی دسیسه های دشمن طبقاتی می شوند. نود سالگی انقلاب اکتبر باید برای همه کمونیستها منبع الهامی باشد که بر ضد رویزیونیستها بپاخیزند و بساط آنها را که مبلغ ضد انقلاب اند برچینند. حزب توده ایران در راس این رویزیونیستها قرار دارد و در نبرد عظیم ایدئولوژیک جهانی که نبردی گسترده و عمیق و انسانی برای رهائی بشریت بود در کنار نیروهای کهن تاریخ و دشمنان بشریت قرار گرفتند و از خروشچف تجلیل کردند و برضد رفیق استالین قطعنامه گذراندند و گزارش مخفیانه خروشچف را تانید کردند. چهل سال بعد دیگر نمی توان چشمها را بر واقعیت بست و مدعی شد کی بود کی بود ما نبودیم. حال به مواضع گذشته ما توجه کنید:

"درخشان باد راه پر افتخار انقلاب اکتبر"

پنجاه سال از انقلاب کبیر اکتبر می گذرد، انقلابی که در یک ششم روی زمین با نیروی کارگران، دهقانان و سربازان برهبری طبقه کارگر حکومت استعمار را برانداخت، نخستین دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت و شاهراه جدیدی بروی کاروان بشری گشود.

انقلاب در زیر پرچم لنین بزرگ انجام یافت. حزب کمونیست شوروی تحت رهبری او و سپس تحت رهبری ادامه دهند کار او استالین دیکتاتوری پرولتاریا را در شرایط مداخله و محاصره سرمایه داری در طی مبارزات سهمگین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، خونین و غیر خونین از گزند دشمنان داخلی و خارجی مصون داشت و استوار گردانید، پاسداری از خلوص مارکسیسم لنینسم را نخستین وظیفه والای خود به شمار آورد، منحرفان راست و چپ و اپورتونیستهای رنگارنگ و تسلیم طلبان و نده گران را از صفوف خود زدود، وحدت اصولی حزب را از مانند مردمک چشم گرمی داشت. در شرایط دشواری که انقلاب در اروپا فرو می نشست و فاشیسم سر بلند میکرد با تکیه بر نیروی بیوزال خلق بساختمان سوسیالیسم دست زد، صنعتی شدن کشور را عملی ساخت کشاورزی عقب مانده پراکنده انفرادی را به صورت کشاورزی مترقی کنوپراتیوی سوسیالیستی در آورد. حزب کمونیست شوروی تحت رهبری لنین و سپس استالین پرچم انترناسیونالیسم پرولتاری را همواره افراشته نگاهداشت و نشان داد که حکومت شوروی، این مولود پرولتاریای جهان، دژ نیرومند دفاع از رنجبران و خلفهای ستمکش گیتی است، پلی است که انقلاب طبقه کارگر اروپا را با انقلاب خلفهای ممالک مستعمره و نیمه مستعمره پیوند میدهد. آنگاه که فاشیسم هیترلی راهزنانه بر اتحاد شوروی حمله ور گردید حزب کمونیست شوروی برهبری استالین با بسیج توده های مردم و اتخاذ استراتژی و تاکتیک جنگ انقلابی توانست دشمن خونخواری را که تا دندان مسلح بود در کنام خود برلن از پای در آورد و زمینه پیروزی خلفهای اروپای شرقی و ایجاد حکومتهای دموکراسی توده ای را فراهم سازد. باین طریق حزب کمونیست شوروی بحق در مرکز احزاب کارگری و کمونیستی و دولت اتحاد شوروی بحق در مرکز دولتهای سوسیالیستی قرار گرفت.

اما تجربه تلخ نشان داد که با وجود همه این پیروزیها امکان احیاء سرمایه داری در کشور شوروی از میان نرفته است. نمونه دیگر یوگسلاوی و سپس نمونه اتحاد شوروی ثابت کرد

که امکان تبدیل یک کشور سوسیالیستی به کشور سرمایه داری فقط از طریق حمله مسلحانه خارجی نیست بلکه از طریق حمله ایدئولوژیک و سیاسی داخلی نیز هست. اگر عناصری از بورژوازی بتوانند ستاد طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست را از داخل تسخیر کنند. خواهند توانست حزب و کشور را از راه سوسیالیستی براه سرمایه داری برگردانند. پس از مرگ استالین، خروشچف و دستیارانش که خود را سالها در صفوف طبقه کارگر پنهان کرده بودند به کودتای رویزیونیستی در حزب و دولت دست زدند، مارکسیسم لنینسم را مورد حملات وحشیانه و کین توزانه قرار دادند، حزب طبقه کارگر را بتدریج بسوی تغییر ماهیت راندند و آنرا "حزب همه خلق" نام نهادند، دیکتاتوری پرولتاریا را بتدریج به دیکتاتوری خرده بورژوازی و بورژوازی بوروکراتیک نوظهور شوروی مبدل ساخته آن را "حکومت همه خلق" خواندند، نهضت انقلابی جهانی را در دام "راه مسالمت آمیز" که همان راه پارلمانی سوسیال-دموکراسی است انداختند، بنام "همزیستی مسالمت آمیز" به بند و بست با امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا و به سوداگری بر سر حق حاکمیت ملتها مبادرت جستند، در شانناژ اتمی با امپریالیستهای آمریکائی همزبان شدند و خلفهای انقلابی جهان را در زیر آتش تهدید گرفتند، درفش ظفربخش انترناسیونالیسم پرولتاری را بدور افکندند و رایب خاک خورده و پوسیده شونیم را علم کردند، حریصانه و مودبانه کوشیدند که سلطه پرادبار خویش را بر سراسر جنبش کمونیستی و کارگری جهان بگسترند.

کسانی که این دو دوره از تاریخ حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد شوروی را از یکدیگر باز نمی شناسند در اشتباه عظیمی بسر میبرند. بلشویک های شوروی در اعلامیه ای که مخفیانه در آن کشور بر ضد رویزیونیستها منتشر ساخته اند بدستی چنین گفته اند: "خلفهای جهان باید بدانند که اگر در مکانی و در امری لکه فضیحت بر اتحاد شوروی افتاد زحمتکشان شوروی که جانبازی انقلابی خود را در طی نیم قرن مبارزه نشان داده اند گناهکار نیستند. گناهکار اپورتونیستها هستند."

رویزیونیستهای شوروی حیثیت بزرگ حزب کمونیست شوروی، نیروی عظیم مادی و معنوی دولت شوروی را وثیقه انحراف خویش ساخته بودند. شناخت آنان و مبارزه پیروزمندانه با آنان بسیار دشوار و پریچ و خم بود. ولی هیچ قدرتی هر قدر غول آسا بنماید نمیتواند آفتاب مارکسیسم - لنینسم را بگل بیندازد. مارکسیست-لنینیستهای جهان و در راس آنها حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی برای پاسداری از مارکسیسم لنینسم، برای حراست از دست آوردهای گرانبهای طبقه کارگر بپاخاستند.

.....

(نقل از توفان شماره ۳ ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان سال ۱۳۴۶).

ماخواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از کشور عراق هستیم

دسیسه های امپریالیسم...

این عوامل بازدارنده در داخل هیات حاکمه آمریکا نیز کار را به اختلاف کشانده است. جناح دیک چینی با طرح اعلام کردن سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریستی، سپاهی که خوب یا بد بهر صورت ارگان رسمی یک دولت رسمی است، راه را برای اقدامات تحریک آمیز "قانونی" آمریکا باز کرده است. این تصمیم دست آمریکا را بتدریج در کار عملیات نظامی باز می کند و خطر جنگ را تشدید می نماید. جنگی که می تواند غیر مترقبه و ذره ذره با بگیرد. مهار و نظارت آگاهانه بر سیر رویدادها و درگیریهای مرزی و نظایر آنها عملاً از دست رهبران جنگ طلب خارج می شود. مرزهای دولت و تشکلهای تروریستی مخدوش می شود. بیچاره می توان با تصمیمات کنگره آمریکا هر تشکل رسمی دولتی یک کشور را از جمله ارتش کشور میانمار و یا کره شمالی و فلسطین را تروریستی و مشمول قوانین آمریکائی ناظر بر آنها اعلام کرد. بلبشویی که امپریالیستها در جهان ایجاد کرده اند وضع بسیار خطرناکی را بر جهان تحمیل کرده است.

نشریه لوموند دیپلماتیک در این شماره دقیقاً به دسیسه های امپریالیستها در ایران برای تحریکات قومی و تجزیه طلبی اشاره می کند. سازمان جاسوسی آمریکا رسانه های تبلیغاتی صدای آمریکا و رادیو فردا را بکار می گیرد و در کنار آنها کمکهای مالی فراوانی به اپوزیسیون ایران برای راه انداختن تلویزیون و رادیو می کنند. اهداف این بنگاههای سخنپراکنی حمایت از "دموکراسی" آمریکائی، مبارزه با "اسلام سیاسی"، حمایت از اسرائیل و تحت عنوان دروغین "حقوق بشر" حمایت از ناسیونال شونیستهای کرد و آذری است که گویا "حقوق بشرشان" در ایران توسط فارسیها مورد تضییق قرار می گیرد. قطعنامه های مسخره و امپریالیستی - صهیونیستی محکومیت دولت جمهوری اسلامی در مورد نقض حقوق بشر در چند سال اخیر با فشار آمریکا و اسرائیل با همین ترجیح بند "سرکوب اقلیتهای قومی" تزیین شده است و این اقدام ناشی از دلسوزی برای حقوق بشر نیست برای ایجاد آشوب و تزلزل و ایجاد شرایط "انسانی" تجاوز به ایران و تسلط بر کشور ماست. این اقدام در عمل بنفع جمهوری اسلامی است و دست وی را در سرکوب مخالفان سیاسی در ایران و آزادیخواهان و دموکراتهای واقعی باز می گذارد. برای امپریالیستها نیز این موضوع "حقوق بشر" هرگز دارای اهمیت نبوده است زیرا نقض حقوق بشر در ایران امر ناشناخته ای برای آنها نبوده و نیست و در ایران حداقل از زمان رضا شاه سابقه طولانی دارد. برای امپریالیستها حقوق بشر و دلسوزی برای اقلیتهای قومی یک ابزار مبارزه سیاسی برای رام کردن رژیم جمهوری اسلامی و امتیاز گرفتن از وی است. همه رژیمهای همدست امپریالیستها در ایران این حقوق ها را تا کنون نقض می کردند و حقوق همه جانبه اقلیتهای ایران را برسمیت نمی شناختند. امپریالیستها تا به امروز حتی کشتن نیز در این امر نمی گزید. فراموش نکنیم که همین امپریالیست آمریکا بود که بر ضد نهضت دموکراتیک آذربایجان و کردستان در ایران عمل کرد و از سرکوب آنها بدست محمد رضا شاه بدفاع برخاست. و بر کشتار بیست هزار نفر از مردم آذربایجان "ناسانوستانه" چشم فروبست. حمایت آنها از "اقلیتهای قومی" در ایران ریاکارانه است.

لوموند دیپلماتیک نقش امپریالیستها و بویژه صهیونیستها را در میان اکراد از جمله اکراد ایرانی بر ملا می کند. اسرائیلی ها از زمان ملامصطفی بارزانی با اکراد همکاری داشتند و به آنها کمکهای مالی و تسلیحاتی و آموزشی می کردند. آنها امروز نیز با اسرائیلیها سر و سر دارند. دارو دسته منصور حکمت در کردستان ایران بعد از انقلاب سرخ برقراری این ارتباطات بودند و هستند. حزب دموکرات کردستان ایران خائنه و جنایتکارانه حتی از امپریالیستهای آمریکائی می طلبد به ایران حمله کند و میلیونها ایرانی را به قتل برسانند تا مشتی ناسیونال شونیست کرد به "آمال" خود دست یافته و به "روای کردستان بزرگ" تحقق بخشند. سیمون هرش خبرنگار مطلع آمریکائی می نویسد که مוסاد که سالها از زمان شاه با ایران همکاری می کرد اکنون کمکهای مالی و آموزشی خویش را به سازمانی بنام پژاک که بخش ایرانی حزب پ.ک.ا.ا است می رساند تا در غرب ایران با قوای نظامی ایران وارد نبرد شوند ("اقدام بعدی" نیویورکر ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶). یک مقام عالیرتبه کرد عراقی در یک مصاحبه با جان لی آندرسن روزنامه نگار آمریکائی اعلام کرد که حملات به ایران از پایگاههای موجود در عراق صورت می گیرند و آنها از حمایت سری آمریکا برخوردارند. (مستر بیگ - آقا بزرگ - نیویورکر ۵ فوریه ۲۰۰۷ صفحه ۵۵).

این ناسیونال شونیستها نمی فهمند که بقاء خلق کرد تنها در کنار بقاء سایر خلقهای منطقه ممکن است. از آمریکا نمی شود به ایران کرد تبار صادر کرد و اسرائیل دوم بنا نهاد. کردها "محکومند" در کنار ترکها، عربها و فارسها و سایر اقوام ایرانی زندگی کنند. ایران اسرائیل دوم نمی شود و این اجازه را هیچیک از خلقهای منطقه به اکراد ناسیونال شونیست نخواهند داد. شما وقتی نظری به سازمانهای تجزیه طلب ایرانی می افکنید می بینید که هیچ کدام از آنها از مبارزات مردم فلسطین که امروزه رهبری آن در دست حماس است و برای آزادی سرزمین فلسطین می رزمند حمایت نمی کنند. هیچکدام از آنها از مبارزه مردم عراق و افغانستان برای اخراج تجاوزگران دفاع نمی کنند. دارودسته های عرب و بلوچ ساخته و پرداخته دست سازمانهای جاسوسی هستند. این سیاست همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم تنها مربوط به اقلیتهای ملی نیست سلطنت طلبان آریائی که نژاد پارسیان را بر عرش اعلی می برند نیز از اسرائیل و امپریالیستها پول می گیرند. پاره ای از نیروهای اپوزیسیون ایرانی در هلند از وزارت امور خارجه هلند که ۱۸ میلیون یورو برای این منظور در نظر گرفته است برای راه اندازی شبکه های اینترنتی، رادیوها و سفرهای آموزشی، تحت عنوان پوششی "سمینار" در دوی و هندوستان و آلمان و... پول می گیرند. کار بی غیرتی سیاسی چنان بالا گرفته است که در میان اعضاء این تشکلهای نیز صدای اعتراضی به گوش نمی رسد. معلوم نیست علت وجودی این جریانها و هویت سیاسی آنها چیست. کسی که خودش را به امپریالیسم می فروشد بچه دلیل مخالف رژیم جمهوری اسلامی است. شاید بهائی را که رژیم جمهوری اسلامی برای خود فروشی پرداخت می کند بسیار جالبتر باشد. چنین تشکلهائی غیر قابل اعتماد و خطرناک اند. دستهای ناپاکی بطور مستمر و همه جانبه برای انجام یک "انقلاب مخملی" که جایگزین تجاوز نظامی آمریکا به ایران است در تلاش هستند و می خواهند بهر صورت شده برای ایجاد تزلزل و بی ثباتی در ایران از طریق سازمانهای "غیر دولتی"، فعالیتهای تجزیه طلبانه اقلیتهای قومی و تقویت ناسیونال شونیستهای عمیقاً ارتجاعی که با تبلیغ تئوری "نفرت ضد فارس" زمینه خونریزی و برادر کشی و توجیه هر نوع جنایتی را در ایران فراهم می آورند، اقدام کنند.

لوموند دیپلماتیک بزبان فارسی مورخ اکتبر ۲۰۰۷ در مورد جبهه خود فروخته و جاسوسی الاحواز که کوچکترین اعتراضی به اشغال خاک عراق و فلسطین نمی کند مینویسد: "از لحاظ اقتصادی در خوزستان، استان جنوب غربی کشور و تولید کننده ۸۰٪ نفت خام کشور است که تهران با جدی ترین خطر بالقوه تهدیدات تجزیه طلبی روبروست. شیعه مذهب عرب این استان با ساکنان کناره دیگر اروند رود (شط العرب) هویت قومی و مذهبی یگانه ای دارند. فاصله اهواز مرکز استان خوزستان تا بصره بیش از ۱۲۰ کیلومتر نیست که نیروهای اشغالگر بریتانیا آنجا را پایگاه خود کرده اند، هر چند کنترل این شهر و استان آنرا اینک به عراقی ها سپرده اند.

از دیدگاه تاریخی این منطقه، شگفتی آور نیست که حکومت تهران دستگاه های اطلاعاتی بریتانیا مستقر در بصره را به دسیسه چینی برای به آشوب کشیدن این استان متهم سازد. در سال ۱۸۹۷ امیران عرب خوزستان به پشتیبانی نظامیان و شرکتهای نفتی انگلیس این استان را از ایران جدا کردند تا از آن تحت الحمایه ای بنام "عربستان" و فرمانبر لندن دست و پا کنند که تا پیش از سال ۱۹۲۵ به سرزمین ایران باز گردانده نشد. ... اما همین ها مرتباً ضربات مهلکی به نیروهای امنیتی دولتی را سازماندهی و تأسیسات نفتی را منفجر می کنند. چندین جناح در میان آنها برنامه های تبلیغاتی به زبان عربی از طریق فرستنده هائی پخش می کنند که در کشورهای خارجی استقرار یافته اند. نهضت ملی آزادیبخش احواز [!] که طرفدار استقلال است یک شبکه ماهواره ای بنام احواز تی وی دارد که شماره نمابری در کالیفرنیا را روی صفحه تلویزیونی خود نشان می دهد (رصد گاه رسانه های جهان بی بی سی (بی بی سی وورلد می دیا مانیفستورینگ)، ۴ ژانویه ۲۰۰۶). شبکه ماهواره ای دیگری بنام الاحواز تی وی که گردانندگان آن نیز تبعیدیان ایرانی مقیم کالیفرنیا هستند، به جامعه مودت بریتانیا و احواز [!] وابسته که خواستار استقلال منطقه ای برای استان در چهارچوب ایرانی فدرال است (الاحواز نیوز، جامعه مودت بریتانیا و احواز، ۱۱ فوریه ۲۰۰۶ - ۹: شورای سیاست خارجی، نیویورک ۱۱ اکتبر ۲۰۰۶). لوموند در افشاء جریان تجزیه طلبانه ای که در جنوب شرقی ایران در بلوچستان وجود دارد اسناد جدیدی منتشر می کند و دست سازمان امنیت پاکستان را که همدست آمریکا در منطقه است در کار می بیند. لوموند می نویسد: "سهل تر از همه آن بود که پاکستان و اسرائیل را همراه سازند که اسلحه و پول بدست گروه های باغی برسانند که همانوقت ها هم در مناطق بلوچ و کرد نشین فعال بودند. سازمان های اطلاعاتی پاکستان اسلحه و پول به جنبش مخالف جندالله تحویل دادند. در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ این گروه مسلح که در بلوچستان پایگاه دارد، با زنجیره ای از شبیخون ها در زاهدان و در جنوب شرقی کشور تلفات جانی سنگینی به یگان های پاسدار وارد... ادامه در صفحه ۸

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

جانبداری کورکورانه...

را بعنوان سند به رخ "حزب کار ایران" کشید و تلاش کرد با تکیه بر این خدمات و صف عظیم جانباختگان کمونیست حزب توده ایران ادعاهای "حزب کار ایران" را بی اعتبار جلوه دهد. همین سبک کار بهترین سند در افشاء رویزیونیسیم است، نشانه ترس و وحشت از یک بررسی همه جانبه تاریخی، علمی و انقلابی است. بی توجهی به مصالح بزرگ نهضت کمونیستی ایران و دلبستگی کور و ضد علمی به علائق شخصی و سنتهای خصوصی و اشکال ظاهری است. حال واقعیت چیست؟

نخست اینکه کمونیست‌هایی که در درون حزب توده ایران برای استقرار سوسیالیسم رزمیدند و جان باختند در درجه نخست کمونیست بودند و برای استقرار سوسیالیسم و برای آزادی بشریت فداکاری کرده و جان خویش را بر سر آرمان خود نهادند. آنها بدرون حزب توده ایران از آن جهت آمده بودند که می دانستند این حزب از منافع طبقه کارگر دفاع کرده و برای انقلاب اجتماعی در ایران مبارزه می نماید. این است که تعلق آنها به یک تشکیلات را نباید جدا از نظریات ایدئولوژیک آن تشکیلات مورد ارزیابی قرار داد. وقتی حزب توده ایران خط مشی رویزیونیستی خروشچف را پذیرفت و براه خیانت به منافع طبقه کارگر ایران گام زد طبیعتاً مشروعیت ندارد اعتبار جانباختگان راه آزادی طبقه کارگر را در خدمت منافع رویزیونیستها و دشمنان طبقه کارگر مورد بهره برداری قرار دهد. آن کمونیست‌هایی که جان خویش را بر سر آرمانهای خویش گذارند مدافع کمونیسم بودند و نه رویزیونیسیم. رویزیونیست‌های حزب توده ولی با نام غصبی خود به کاسیکاری مشغولند و با شعبده بازی می خواهند آسمان و ریسمان بهم بیافند. ایدئولوژی و سیاست برای آنها پیشیزی ارزش ندارد و هنوز نیز بعد از ۴۰ سال حاضر نیستند با یک دید انتقادی در برخورد به گذشته، نقش خانانانه رویزیونیستها را که به نابودی اردوگاه سوسیالیسم و حزب توده ایران کشید برملا سازند و به خطاهای خود بخاطر مصالح والای جنبش کمونیستی اعتراف کنند. آنها وجود بی مقدار و گمنام خویش را بز دلانه بر بالای هر مصلحت کمونیستی قرار می دهند. در حالیکه کمونیست‌ها با الهام از مارکسیسم لنینیسم باید جسورانه به خطاهای خویش برخورد کرده و برای رهبری توده ها این انحرافات را جبران کنند. نهضت کمونیستی است که باقی میماند و جاودانی است در حالیکه افراد خاطی فانی و گمنامند و در نسلهای بعدی کسی از حضورشان در جنبش هرگز آگاهی ندارد. توسل بیک نام بی محتوی و پنهان شدن در پشت چهره شهدای مارکسیست لنینیست راه نجات رویزیونیستها خواهد بود. سیر تحولات تاریخ آنها را بیشتر از این ها افشاء خواهد کرد. آیا فروپاشی امپراتوری رویزیونیستها در شوروی آموزنده نبود؟ آیا ماهیت "کمونیست‌هایی" نظیر علی اوف، ترکمنباشی، گورباچف، یلتسین، پوتین، گرومیکو، میکویان، شواندازده و صدها و هزاران نفر کادرها و رهبران جمهوریهای شوروی... کافی نیست تا معلوم شود چه اجنبی را بنام حزب کمونیست سر هم بندی کرده بودند.

حزب کار ایران (توفان) به گواه تاریخ، حتی در آن دورانی که رویزیونیستها حاضر نبودند از گذشته افتخار آمیز حزب توده ایران به دفاع برخیزند، مدافع سرسخت این گذشته بود و در مقابل نهیلیستها و حملات جاعلین تاریخ که پرچم "پروتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" را بدست گرفته بودند ایستاده بود و از این گذشته کتبی و شفاهی حمایت می کرد. انتشارات "توفان" در آن دوره هنوز موجود است و کسی نمی تواند آنها را انکار کند. زیرا حزب کار ایران (توفان) خویش را ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران، گروه ۵۳ نفر و حزب توده ایران می دانست و می داند. زیرا حزب کار ایران (توفان) رفقا قاسمی، فروتن، سغانی و امیرخیزی را رهبران واقعی حزب توده ایران می دانستند و می دانند و نه مشتئی ضد انقلابی رویزیونیستی که به کمک ایادی شوروی و فشار غلام یحیی و نماینده حاضر شوروی خط مشی ضد انقلابی رویزیونیستی را به حزب توده ایران تحمیل کردند. پس مضحک است که کسی برای عوامفریبی برای رد نظریات حزب ما آنچه را برخ ما بکشد که اساس پیدایش و موجودیت ما بوده و ما بشدت از آن بدفاع برخاسته و برمی خیزیم. آنچه موضوع اختلاف است گذشته حزب توده ایران و خدمات کمونیستی آن نیست. دورانی از حزب توده ایران است که حزب توده ایران خط مشی پیشنهادی رویزیونیستی خروشچف را پذیرفت و از راه مارکسیسم لنینیسم بدور افتاد. انشعاب از ایدئولوژی علمی، ریشه اصلی انشعاب رویزیونیستها از حزب توده ایران است. منشعب کسی نیست که به مارکسیسم لنینیسم وفادار مانده منشعب کسی است که نام حزبی را غصب کرده است که گذشته آن بر مارکسیسم لنینیسم استوار بوده و باین راه وفادار مانده است. باین جهت حزب کار ایران (توفان) تاریخ حزب توده ایران را بدو مرحله تقسیم می کند. دوره نخست دوره ای است که حزب توده ایران علیرغم همه اشتباهات سیاسی خویش به مارکسیسم لنینیسم وفادار بوده و برای تحقق یک جامعه سوسیالیستی در ایران از راه انقلاب اجتماعی و رهبری آن تلاش می کرده است. و دوره دوم دوره ای است که حزب توده ایران به منجلا ب خیانت طبقاتی در غلطیده است. حزب توده ایران در دوران نخست در این راه بسیاری از فرزندان نمونه خویش را از دست داده است. این دوره نخست دوره ایست که تاریخ حزب کار ایران (توفان)، تاریخ نهضت مارکسیست لنینیستی ایران محسوب می شود و ربطی به رویزیونیستها ندارد. دوره دوم دوره ایست که حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم روی گردانید و بدامان رویزیونیست‌های شوروی پناه برد. این دوره مربوط به نهضت مارکسیستی لنینیستی ایران نیست و همه آن به رویزیونیستها تعلق دارد. از این تاریخ است که حزب توده ایران مشروعیت حمل نام این حزب و استناد به گذشته افتخار آمیز آنرا ندارد. طبیعتاً بسیاری از کمونیست‌ها که احترام زیادی برای کشور شوراها و حزب توده ایران در گذشته قایل بودند نتوانستند بدرستی با توسل به اسناد به واقعیتها پی ببرند. برای این کمونیست‌های صمیمی هیچگاه تصحیح اشتباهات دیر نیست و ضرر را از هر جا بگیرد منفعت است.

آنچه در مقاله قلمبندست رویزیونیست توده ای کم دارد اشاره به واقعیت است. با عبارتپردازیهای بی محتوی و احساساتی و جعل تاریخ نمی شود نقش رویزیونیستها و خیانت آنها را منتفی ساخت. کمونیست‌ها از خود می پرسند موضوعات مورد اختلاف در حزب توده ایران و در جنبش کمونیستی جهانی چه بود و دفتر سیاسی کمیته مرکزی در مقابل نظریه جسورانه و اصولی رفقا قاسمی (مسئول ماهنامه مردم)، فروتن (مسئول نشریه تئوریک دنیا) و سغانی (از رهبران سازمان نظامی حزب توده ایران) چه موضعی اتخاذ کرده بود. امروز که چهل سال از آن دوران می گذرد و صحت نظریات و پیشگوییهای رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن را به چشم می بینیم بی شرمی و بیژنه ای می طلبد که بجای پاسخ به آن پرسشهای تاریخی که برای ادامه کار جنبش کمونیستی ایران ضروری است به قصه گویی بپردازیم. رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن با نوع برخورد خروشچف به ارزیابی از شخصیت رفیق استالین موافق نبودند. رویزیونیست‌های حزب توده ایران با نظریات خروشچف موافق بودند. رفقا قاسمی و فروتن و سغانی با تزه های همزیستی مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز، مسابقه مسالمت آمیز خروشچف موافق نبودند حال آنکه رویزیونیست‌های حزب توده ایران با آن تزه ها موافق بودند. رفقا قاسمی و فروتن یوگسلاوی را کشوری سوسیالیستی نمی دانستند و معتقد بودند که تیتو از راه سوسیالیسم جدا شده و به منجلا ب رویزیونیسیم در غلطیده است. رویزیونیست‌های شوروی و حزب توده یوگسلاوی را کشور سوسیالیستی ارزیابی کرده و از تیتونیسیم دفاع می کردند و اخراج یوگسلاوی از صف احزاب برادر را اشتباه می دانستند. رفقا قاسمی و فروتن با رفرمهای اقتصادی خروشچف و کاسیکین که اقتصاد متمرکز و با برنامه سوسیالیستی را از بین می برد و الهام از راه یوگسلاوی بود مخالف بودند و انگیزه سود و ذیفعی مادی را که رویزیونیستها قانون اساس اقتصاد سوسیالیستی قلمداد می کردند نادرست دانسته و با آن مخالف بودند. رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن از لنینیسم، از حزبیت، از انترناسیونالیسم پرولتری، از تساوی حقوق احزاب برادر، از لنینیسم دفاع کرده و تجدید نظر در اصول مارکسیسم لنینیسم را رویزیونیسیم دانسته و رد می کردند. برعکس رویزیونیستها آنها را منتسب به دکماتیک نموده و پیشنهاد آنها برای تدارک انقلاب توده ای در ایران بر اساس قهر انقلابی و تکیه به نیروی اکثریت جامعه ایران که در آن زمان دهقانان بودند را اوانتوریسم جا می زدند. قهر انقلابی را تخطئه می کردند و راه شیلی که راه "کسب قدرت سیاسی" به شیوه آئنده بود تبلیغ می نمودند. رویزیونیستها فاجعه ای را که با تکیه به راه پارلامنتاریسم و "انسان دوستی" غیر طبقاتی و ممانعت از "خونریزی" و نفی توسل به قهر انقلابی در شیلی آفریدند، زیر سبیلی رد می کردند. در آن دوران سخن بر سر دو راه، دو ایدئولوژی، دو سیاست بود. رویزیونیست‌های امروزی نیز جسارت آنرا ندارند که به اسناد حزبی مراجعه دهند و برای اعضاء جستجوگر خود نشان دهند که احمد قاسمی و غلامحسین فروتن و عباس سغانی در این موضوعات چه نظریاتی داشتند و رویزیونیستها خود چه نظریاتی داشتند. خوب است رویزیونیست‌ها مقالات رضا رادمش در مجله دنیا در دفاع از رویزیونیسیم و جدال لفظی ایرج اسکندری با نمایندگان مجلس شهنشاهی را برای مجاز شمردن فعالیت‌های قانونی حزب توده ایران در داخل ایران منتشر کنند. خوب است نظریات رویزیونیستها را در باره جنبش ۱۵ خرداد و برخورد به اصلاحات نو استعماری ارضی شاه و "انقلابات ششگانه" منتشر کنند، خوب است... این تنها راه صمیمانه کشف حقایق است. باید دید که در آن دوران تاریخی چه کسانی در کدام طرف جبهه ایستاده بودند. دوره اتهام زندهای روسها و رویزیونیستها برای جعل تاریخ دیگر بسر رسیده است. جنازه امپریالیسم شوروی که دیگر به امپریالیسم غیر شوروی بدل شده است در مقابل ماست. این همان بیمار جذامی است که امروز به این روز افتاده است و رویزیونیستها بیماری جذام وی را مستور می کردند. این بیمار به ما می آموزد که برای ساختن سوسیالیسم نمی توان براه خروشچف و برژنف و یلتسین رفت. راه پیروزی سوسیالیسم راه لنین و استالین است. راه... ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

جانبداری کورکورانه...

انقلاب کبیر و دوران سازاکتیر و راه ساختمان سوسیالیسم در شوروی به معماری استالین است. کسی که این را هنوز نفهمیده است ناچارا در عراق هوادار دارودسته ای می شود که با امپریالیستهای آمریکا همدست اند و با یک رژیم دست نشانده آمریکائی، اسرائیلی و رژیم جمهوری اسلامی همکاری می کند. چنین جمعی کارش به جائی می رسد که از یک تشکل بدنام و خوددروخته به کا.گ.ب. (به اسناد منتشره در این زمینه رجوع کنید-توفان) بنام سازمان فدائیان خلق- اکثریت، از یک تشکلی که مبارزان انقلابی را به رژیم جمهوری اسلامی لو می داد و رهبرش بدریوزگی جرج بوش پدر رفته بود و حال برای جرج بوش پسر سینه می زند و رهبرانش به دست بوس مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران می روند و در همایش پاریس در کنار حزب آمریکائی دموکرات کردستان و سازمانهای تجزیه طلب اسرائیلی و سلطنت طلبان آمریکائی و نمایندگان اسرائیل شرکت می کنند، بعنوان نمونه مثبت یاد نمی کرد. ننگ را هرگز نمی توان با کلاشی و حسابگریهای بورژوائی افتخار نشان داد.

حزب ما یعنی حزب کار ایران (توفان) برای آگاهی مبارزان جوان از گذشته برای آنها که از عمق مبارزه با رویزیونیسم بی خبرند برای افشاء دروغهای ادامه دهندگان دروغهای دفتر سیاسی حزب توده ایران، پاره ای از اسناد اختلافات گذشته و بحثهای مربوط به آن دوران را منتشر می کند تا رویزیونیستها نیز مجبور شوند دست خود را رو کنند. چهل سال تجربه و نگرش منتقدانه و علمی به گذشته باید برای درک حقیقت، برای حقیقت جویان، برای آنها که تقیدی به حقیقت و پژوهش دارند، برای سیاسیون که هنوز وجدان کمونیستی آنها بارقه ای از امید را در خود حفظ کرده است، کافی باشد. وگرنه درمانی برای ضد انقلابی که هنوز بر نظریات ضد انقلابی پای می فشارد و فریب مبارزان و جعل تاریخ را وجهه همت خود قرار داده است، وجود ندارد. نتایج حاصله از مبارزه طبقاتی در صحنه اجتماع ملاک شناخت این ارزیابی و پایان این درد است.

حال بیکی از اسناد این اختلاف که در سال ۱۳۴۶ تحت عنوان "جنگ و صلح و جنبشهای آزادیبخش" در نشریه "توفان شماره ۲"، "ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" منتشر شده است نظر بیافکنیم:

"مسائل جنگ و صلح و جنبشهای آزادیبخش یکی از شاخهای اساسی اختلافات در جنبش جهانی کمونیستی بشمار میروند.

مارکسیست لنینیستها میکوشند مسائل فوق را از دیدگاه واقعیات مورد بررسی قرار دهند و حال آنکه رویزیونیستها با این مسایل از زاویه آرزوها و تخیلات خویش مینگردند و حل آنها را نیز در همین دیدگاه میجویند. تشنجات و بحرانهای اخیریکه در مناطق مختلف جهان بوقوع پیوسه برای کسانیکه بدنبال واقعیات میگرددند، تشخیص حق از باطل را آسان ساخت. کسانیکه بدنبال واقعیات میگرددند بخوبی مشاهده کردند که جبهه رویزیونیسم از چه راهی از در سازش با امپریالیسم در آمده است و چگونه در لحظات لازم آب به آسیاب محافل جنگ طلب جهانی میریزد و اجرای نقشه های ضد انسانی آنانرا تسهیل مینماید. تشنجات و بحرانهای سالهای اخیر میان مارکسیست-لنینیست ها و رویزیونیستها دیوار عظیمی بوجود آورد که بر روی کتیبه هایش خاطرات کنگو، کوبا، دومینیکن، ویتنام، و جنگ چین و هندوستان، پاکستان و هندوستان، اعراب و اسرائیل و صدها تجربه گرانهای دیگر ثبت گردیده است. کلیه این تجربیات متعلق بدوران اخیر میباشد. بطوریکه حتی افراد کم حافظه نیز جبهه گیری رویزیونیست های معاصر را فراموش نکرده اند. برای کسانیکه سودای نبرد با امپریالیسم را در سر دارند آموزش مسائل مورد اختلاف در زمینه های جنگ و صلح و جنبش های آزادیبخش حائز اهمیت بی پایان است. خطوط کلی این اختلافات به قرار زیر است:

۱- رویزیونیست ها بین جنگ های آزادیبخش و جنگ های تجاوزکارانه تفاوتی قائل نیستند. هردوی آنها را بیک اندازه خطرناک میدانند و بنابراین عملا هر دوی آنها را به یک نحو محکوم میسازند.

آنها معتقدند که از زمان پیدایش سلاحهای هسته ای دیگر تفاوت بین جنگ های حق طلبانه و جنگهای حق کشانه از میان رفته است. آنها میگویند: "جنگ اتمی به پرنسیپ طبقاتی پایبند نیست" و یا "بمب اتمی به این کاری ندارد که چه کسی امپریالیست و چه کسانی زحمتکش هستند" (از نامه سرگشاده حزب کمونیست شوروی ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۳) و از آن چنین نتیجه میگیرند که خلفهای ستمدیده آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین بایستی برای جلوگیری از جنگ هسته ای- که بعقیده آنها تمام بشریت را نابود خواهد کرد- از انقلاب ها و جنگهای آزادیبخش خود صرف نظر نمایند.

رویزیونیستهای ایران نیز در دفاع از سیاست پاسیفیستی دولت شوروی چنین تبلیغ مینمایند:

"اگر کشورهای سوسیالیستی... برای از بین بردن کانونهای تصادم محلی و کاهش وخامت بین المللی نکوشند، و اجازه دهند که تصادم محلی به تصادم بزرگ بدل شود بیشک جهان دورنمانی جز حریق هسته ای عالمگیر در پیش نخواهد داشت" (ماهنامه مردم شماره ۲۹) بنابراین اگر رویزیونیستها در برخی مواقع لفظا از جنگ آزادیبخش ویتنام دفاع میکنند فقط برای آنست که صورت خودشان را سرخ نگاه دارند والا نظر آنها این است که جنگهای آزادیبخش نظیر آنچه در ویتنام در گیر است ممکن است به "تصادم بزرگ بدل شود" و بی شک جهان را به "حریق هسته ای عالمگیر" بکشاند و بنابه نتیجه گیری آنها چنین جنگی نمیتواند مثبت باشد.

مارکسیست-لنینیستها جنگهای تجاوزی را شدیداً محکوم مینمایند، ولی اینان بین جنگهای تجاوزکارانه و جنگهای آزادیبخش تفاوت قائلند و جنگهای حق طلبانه ملتها را هیچگاه محکوم مینمایند. مارکسیست-لنینیستها پشتیبانی از مبارزات انقلابی ملتها و از جمله جنگهای آزادیبخش آنها را وظیفه مرکزی خویش قرار داده اند. لنین جنگ انقلابی را یگانه جنگ مجاز، حق طلبانه، عدالتجویانه و خلاصه یک جنگ بزرگ می دانست. او معتقد بود که چنین جنگهایی اجتناب ناپذیرند: "تمام انقلابهای بزرگ نشان می دهند که نفی جنگهای داخلی و فراموش کردن آنها همانا سقوط به حد غائی اپورتونیسم و چشم پوشی از انقلاب سوسیالیستی است" (لنین: برنامه نظامی انقلاب پروتلاریائی).

۲- رویزیونیستها خصلت طبقاتی جنگها را عملاً نادیده میگیرند. آنها معتقدند که بروز جنگ تنها نتیجه "وسوسه" ژنرالهای آمریکائی است. در شماره اخیر ماهنامه مردم (شماره ۲۹) چنین میخوانیم: "... چنین "وسوسه" ای ممکن است در یکی از لحظات پرتشنج نیرومندتر از "تعقل" در آید. عنصری مانند گلدواتر که آشکارا سلاح هسته ای را به رخ میکشید، از طرف حزب جمهوریخواهان آمریکا کاندید ریاست جمهوری آمریکا بود". بعقیده آنها اگر گلدواتر رئیس جمهور آمریکا شود، جهان به "حریق هسته ای عالمگیر" مبتلا می گردد، ولی اگر جانسون در انتخابات پیروز شود چنین حریقی رخ نخواهد داد. پس باید به افراد "معقولی" نظیر کندی و جانسون اعتماد کرد و آنها را مورد پشتیبانی معنوی قرار داد، تا بر نیروهای "نامعقول" داخل آمریکا چیره شود. خروشچف و برژنف نسبت به جان. اف. کندی اظهار امیدواری کردند "که در کره زمین شرایط مطمئنی برای زندگانی مسالمت آمیز و فعالیت خلاق بوجود آورد". (تلگراف تبریک خروشچف و برژنف به کندی بمناسبت آغاز سال مسیحی ۱۹۶۳).

مارکسیست-لنینیستها معتقدند که حتی "تعقل" نیز خصلت طبقاتی دارد و اصولاً هیچگونه تعقلی را نمیتوان یافت که ماوراء طبقات قرار گیرد. پروتلاریا دارای تعقل مخصوص خویش است، خلقهای اسیر و ستمدیده جهان نیز دارای تعقل مخصوص بخود میباشند. امپریالیسم تعقل خود را تنها در آن راهی بکار میگمارد که از لحاظ طبقاتی مورد علاقه اوست. حتی تعقل دربار و اتیکان هم فقط و فقط تعقل طبقاتی است. تعقل افرادی نظیر جانسون هم چیزی غیر از تعقل گلدواتر نیست و هر دو آنها تعقل انحصارگران را دارا میباشند. تنها تفاوت آنها را میتوان در شیوه بیان تعقل انحصارگران جستجو کرد. پس آنچه جهان را بجنگ تهدید میکند "وسوسه" ژنرالهای نامعقول آمریکائی نیست بلکه تعقل انحصارگران آمریکائی میباشد.

۳- رویزیونیستها خصلت طبقاتی صلح را نیز نادیده میگیرند. به نظر آنها چون جنگ برای بشریت درناک است، بایستی بهرگونه صلحی تن در داد. در سال های اخیر امپریالیسم سراسر گیتی را میدان تاخت و تاز جنایتکارانه خویش قرار داده است و هیچ بیمی از مقابله اتحاد شوروی ندارد، زیرا به تجربه دریافته است که شوروی در هر حال از مقابله با آمریکا احتراز میجوید و چنانکه امپریالیسم نقشه های جنایتکارانه خود را یکی بعد از دیگری به مورد اجراء بگذارد، از جانب شوروی تنها انتظار چند یادداشت اعتراض آمیز دارد و یا حداکثر کار بدانجا خواهد رسید که نخست وزیر شوروی برای ایراد اعتراض خود شخصاً در جلسه عمومی سازمان ملل در نیویورک حضور بهم خواهد رساند.

مارکسیست-لنینیستها از لغت صلح تنها مفهوم واقعی آنرمیفهمند. اینان به آرمانهای صلحدوستانه بشریت احترام می گذارند و در صفوف پیشین مبارزات صلحدوستانه ملل قرار دارند، ولی از نظر مارکسیست-لنینیستها صلح آن نیست که امپریالیستها تقاضایش را دارند. مراد امپریالیسم از صلح آنست که در جهان آرامشی برقرار باشد تا بهره کشان بازم بهره دهان را مورد استثمار قرار دهند و هیچکس بخود جرات اعتراض و مخالفت ندهد.

چنین صلحی را امپریالیستها نیز می پذیرند، و حتی چنانکه در مورد ویتنام می بینیم، حاضرند برای استقرار اینگونه ... ادامه در صفحه ۸

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

دسیسه های امپریالیسم...

ساخت. روز ۲ آوریل ۲۰۰۷ صدای آمریکا مصاحبه ای با آقای عبدالملک ریگی رهبر این جنبش پخش کرد و طی آن وی را «رئیس مقاومت مردمی در ایران» معرفی نمود. بسیاری از کسانی که با ناسیونالیسم بلوچ (نگاه کنید به در سایه افغانستان: ناسیونالیسم بلوچ و وسوسه های شوروی، بنیاد کارنگی برای صلح بین الملل، واشنگتن، ۱۹۸۰) آشنائی دارند و ما با آنها تماس گرفتیم رشته های پیوند میان آقای ریگی و دستگاه اطلاعاتی پاکستان را تأیید کرده اند. یک خبرنگار کانال تلویزیونی آ ب ت نیز این ادعا را درست خوانده است (برایان راس و کریستوفر ایشام، ا بی سی نیوز، ۳ آوریل ۲۰۰۷).

این دیگر امر پنهانی نیست که «جنبش» بلوچستان در زمان رژیم گذشته با سازمان امنیت شوروی همکاری می کرد و در جنوب ایران به همین عملیات سری مشغول بود. امروز رهبری آن بدست عمل هوادار اسرائیل و آمریکا و سازمان امنیت پاکستان افتاده است.

حقیقت این است که مرزهای حق و باطل در ایران بسیار مخدوش شده است. این اغتشاش که در میان مردم نیز به اغتشاش فکری منجر می شود مسئولیت مستقیمش بعهده نیروهای سیاسی ایران است. نقض حقوق بشر، سرکوب کارگران و عدم پرداخت حقوق آنها، سرکوب زنان و عدم برسمیت شناختن حقوق آنها، سرکوب دانشجویان، فقدان امنیت قضائی و اعدامهای بی رویه و غیر قابل کنترل، دستگیری و زندانی کردن افراد بجرم جاسوسی بدون امکان رسیدگی عمومی و مطبوعاتی و رها کردن جاسوسان دیروز تحت عنوان بی گناهان امروز بدون توضیحات روشن، سرکوب اقلیتهای ملی و قومی و مذهبی و... زمینه یک انفجار اجتماعی و اعتراضات برحق را در ایران فراهم می کند. فقدان یک رهبری کمونیستی در این مبارزات دست امپریالیستها و صهیونیستها را در دسیسه چینی و انحراف این مبارزات باز می گذارد و زمینه بی ثباتی رژیم جمهوری اسلامی را توسط عملیات ایذائی فراهم می آورد. رژیم جمهوری اسلامی برای بقاء خود روز بروز بیشتر به امپریالیستها امتیاز می دهد و حاضر است برای بقاء خویش بهر خیانت ملی تن در دهد. این است که ما باید خواهان آن باشیم که سیاست مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم، مبارزه برای حفظ تمامیت ارضی ایران و دفاع از استقلال میهن با مبارزات دموکراتیک و محفانه مردم میهن ما عجین شود. آن مبارزه «دموکراتیکی» که مرزهای خویش را با امپریالیسم و صهیونیسم روشن نکند، از مبارزات خلق فلسطین و لبنان حمایت نکند و خواهان خروج بی قید و شرط تجاوزگران از خاک عراق و افغانستان نباشد بزودی چه خواهد چه نخواهد بر اساس دیالکتیک تحولات سیاسی در منطقه به آلت فعل سیاست های امپریالیستی و صهیونیستی بدل می گردد. طرح خواستهای مبارزاتی ضد امپریالیستی و صهیونیستی و پیوند آن با مبارزه برای سوسیالیسم دست ارتجاع جهانی، ارتجاع داخلی حاکم و ناسیونال شونیستها قومی را می بندد و از این طریق است که خطوط تمایز روشن شده به آشفته فکری پایان داده شده و سره از ناسره تمیز داده خواهد شد. باید خواستهای دموکراتیک را با این خواستها تکمیل کرد تا دسیسه دشمن برملا شود.

جانبداری کورکورانه...

«صلح» ها مامورین خود را به اینطرف و آنطرف جهان گسیل دارند. لنین معتقد بود که امپریالیسم پیوسته «عبارات صلح و عدالت را برزبان میآورند ولی در عمل به جنگهای توسعه طلبانه و راهزانه میپردازند (لنین: سخنانی در باره صلح). مارکسیست-لنینیستها اینگونه صلحها را شدیداً محکوم مینمایند و در قبال آن انقلابهای پرولتاریائی و جنگهای آزادیبخش را تجویز مینمایند و معتقدند که بشریت را تنها از اینراه میتوان به سوی صلح واقعی هدایت کرد.

۴- رویزونیستها قدرت و اهمیت سلاحهای هسته ای را مطلق میکنند و نیروی عظیم خلقها را نفی مینمایند. آنها معتقدند که از زمان پیدایش سلاحهای هسته ای دیگر انسانها نیستند که سرنوشت جنگها را معین میکنند، بلکه تعیین سرنوشت بشریت را سلاحهای هسته ای آمریکا و شوروی بعهده گرفته اند. مارکسیست-لنینیستها قدرت تعیین کننده سرنوشت و نتایج جنگها را تنها در انسانها جستجو مینمایند. اینان از این واقعیت نمیکند که سلاحهای هسته ای جنگ جهانی آینده را بمراتب خطرناک تر زیانبخش تر و فلاکت بارتر از جنگهای گذشته خواهد ساخت. ولی سرنوشت جنگ و نتیجه نهائی آن کامکان توسط انسانها معین خواهد گردید. بر مبنای همین واقعیت است که مارکسیست-لنینیستها، اگر چه جنگ جهانی را بسیار تلخ و دردناک میدانند و در راه پیش گیری آن در پیشاپیش کلیه نیروهای صلح طلب مبارزه میکنند، ولی معتقدند که این جنگ تنها برای بشریت فلاکت ببار نمیآورد، بلکه درازاء آن امپریالیسم برای همیشه از صفحه تاریخ محو خواهد گردید و بازماندگان انسانهای کنونی بر روی ویرانه هائی که از امپریالیسم باقی مینماند، آینده ای زیبا خواهد ساخت که دیگر در آن از استثمار و جنگ خبری نخواهد بود. رویزونیستها میگویند به حزب کمونیست چین و صدر آن رفیق مائوتسه دون اقتراء زنند که چون معتقد به آن «آینده زیبا» هست، بنابراین موافق آنست که نیمی از بشریت، خود را در راه جنگ هسته ای قربانی نماید. بدینوسیله چون رویزونیستها از در سازش و آشتی با امپریالیسم درآمده اند، میخواهند گناه جنگهای آینده را از گردن امپریالیسم بردارند و بمرم جهان چنین وانمود کنند که دیگر وجود امپریالیسم و خواستهای طبقاتی و انحصاری او نیست که جهان را به پرتگاه جنگ میکشاند، بلکه از این پس منشاء جنگ، دولت جمهوری توده ای چین، حزب کمونیست چین و شخص مائوتسه دون است. اگر بشریت بخواهد با جنگ مبارزه کند بایستی در درجه اول با هفتصد میلیون مردم چین مبارزه کند نه با امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش در سراسر جهان.

۵- رویزونیستها از آنجا که از پدیده جنگ پیکره های ذهنی فوق الذکر را برای خود تراشیده اند، برای پیشگیری جنگ جهانی و جنگهای موضعی نیز راههایی را توصیه میکنند که همان نحو به ذهنیات شان متکی است. بعقیده آنها برای حفظ صلح جهانی تنها یک راه وجود دارد و آنهم سازش دو قدرت بزرگ جهانی، یعنی شوروی و آمریکا، و ضمانتهای متقابل آنها برای حفظ صلح در سراسر جهان است. خروشچف معتقد بود «ما(منظور اتحاد شوروی و آمریکا-توفان) دو دولت نیرومند جهان هستیم. چنانکه ما بیکدیگر اتکاء داشته باشیم، دیگر جنگی رخ نخواهد داد. چنانکه شخص بی نوائی یافت شود که بخواهد به جنگ دست برد، کافی خواهد بود که ما با اشاره انگشتمان او را تهدید کنیم و او را به خفقان بیندازیم» (گفتگوی خروشچف با زولتسبرگر: پروادا دهم سپتامبر ۱۹۶۱) همچنین خروشچف و برژنف متفقاً اعتقاد دارند که شوروی و آمریکا «میتوانند برای عملیات و کوششهای مشترک خود مبنی بر ایجاد رفاه مجموعه بشریت پایه های استواری بسازند» (تلگراف تبریک خروشچف و برژنف به کندی به مناسبت آغاز سال مسیحی ۱۹۶۳).

خروشچف در سخنرانی خود در ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۰ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اظهار داشت «شوروی و آمریکا میتوانند دست در دست یکدیگر به پیش روند تا صلح را استحکام بخشند و یک همکاری واقعی جهانی برای کلیه دول بوجود آورند».

ولی مارکسیست-لنینیستها ایدا اعتقاد ندارند که صلح جهانی در اثر همکاری شوروی و آمریکا قابل حل خواهد بود. اینان معتقدند برای ایجاد صلح جاودانی بایستی خلقهای سراسر جهان متحد شوند و با مبارزات پیگیرشان عملاً نقشه های جنگ طلبانه امپریالیستها را عقیم گذارند. خلقهای جهان بایستی در قبال امپریالیسم با شجاعت تمام از حقوق خود دفاع کنند، چنانکه خلقهای جهان به خفت و خواری تن در دهند و از نیروی امپریالیسم و سلاحهای او بهراسند، جرات امپریالیسم افزایش خواهد یافت و خطر جنگ پیوسته فزونتر خواهد گردید. بنابراین خفت و خواری و تن در دادن به امیال امپریالیسم - برای حفظ صلح- هیچگونه کمکی به امر صلح نمینماید. بلکه به امپریالیسم جرات خواهد داد که به جنگهای دیگری دست برد و نجات بشریت را بازم بتأخیر اندازد. بنابراین مردم جهان ناگزیرند که با امپریالیسم با سلاح خود او بجنگند. اگر او بجنگ دست برد با او مقابله کند و در مقام سرکوبش برآیند. تا امپریالیسم وجود دارد خطر جنگ سایه خود را بر روی کره زمین باقی خواهد گذاشت. این حکم صحیح دوران ما است. خلقهای جهان بایستی آماده نبرد با جبهه جنگ، یعنی جبهه جهانی امپریالیسم و سگهای زنجیریش باشند. تا وقتی امپریالیسم وجود دارد، تضادهای طبقاتی وجود دارند. و تا تضادهای طبقاتی از بین نرفته اند، خطر جنگ منتفی نیست. در این واقعیت نه قدرت سلاحهای هسته ای و نه تعقل ژنرالهای آمریکائی نمیتواند کوچکترین تغییری دهد».

استالین با بررسی علمی تضادهای عمده جهانی و واقعیتهای را تأیید کرد که قبل و بعد از او نیز مورد قبول کلیه مارکسیست-لنینیستها بوده و هست: «برای از بین بردن ناگزیری جنگها، بایستی امپریالیسم را نابود کرد».

۶- رویزونیستها تنها به منع و تحریم جنگهای آزادیبخش اکتفاء نمیورزند. آنها بخوبی مشاهده میکنند که امروز خلقهای اسیر سراسر جهان بیدار شده و دیگر حاضر بادامه زندگی به نحو سابق نیستند. برای فرونشاندن آتش آزادیخواهی این خلقهاست که رویزونیستها خود را ناگزیر به دادن وعدهای سرخرمن میبینند و خلقها را به این دلخوش میسازند که ساختمان «قریب الوقوع» کمونیسم در شوروی مشکل گشای کلیه مصائب آنها خواهد بود. بعقیده آنها پیشرفت اقتصادی شوروی... ادامه در صفحه ۹

زندانیان سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردند

جانبداری کورکورانه...

برای کشورهای اسیر امکانات وسیعتری برای پیروزی در نبردشان علیه امپریالیسم و ارتجاع فراهم خواهد کرد و گویا این پیشرفت اقتصادی بسیاری از محافل استثمارگر را بر خواهد انگیخت تا بدون زور، بلکه از روی رضاء و رغبت آهسته آهسته حقایق سوسیالیسم را درک کرده و بناچار در راه آن گام بردارند. در برنامه سراسر رویزیونیستی کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی چنین میخوانیم: "به مجرد آنکه ملت شوروی از پیروزی های کمونیسم محظوظ گردید صدها میلیون مردم دیگر جهان خواهند گفت که ما موافق کمونیسم هستیم،" حتی در اینصورت کاپیتالیستها نیز "به حزب کمونیست خواهند پیوست." بنابراین خلقهای اسیر جهان وظیفه دیگری ندارند بجز آنکه دستشان را روی دست بگذارند و منتظر آنروز بنشینند که در اثر پیروزیهای شگرف سوسیالیسم و کمونیسم امپریالیسم و ارتجاع بخودی خود در هم شکسته شود.

البته پیروزیهای سوسیالیسم در یک کشور میتواند تشخیص حق از باطل را برای مردم اسیر جهان و پرولتاریای کشورهای کاپیتالیستی آسانتر سازد. ولی مارکسیست-لنینیستها هرگز عقیده ندارند که تشخیص حق از باطل بتواند تمام تضادهای موجود جهانی را حل کند و لزوم مبارزات انقلابی خلقهای اسیر را زائل سازد. خلقهای اسیر جهان تنها با کوشش خود، با گذشت و فداکاری خود و با مبارزات انقلابی خود میتوانند امپریالیسم و ارتجاع را در مقیاس ملی و جهانی سرکوب سازند.

بدیهی است که ساختمان سوسیالیسم در کشورهاییکه طبقه کارگر زمام قدرت دولتی را در دست دارد، میتواند و باید شرایط مادی و معنوی مناسبی برای کمک به مبارزات انقلابی خلقهای اسیر جهان بوجود آورد. ولی این تنها یک سمت قضیه است. مبارزات انقلابی خلقهای جهان نیز برای ساختمان پیروزمندانه سوسیالیسم در کشورهای آزاد شده شرایط مادی و معنوی مناسب را بوجود میآورد. مارکسیست-لنینیستها تنها یک سمت این مسایل نمینگردند، بلکه آنها میکوشند این دو پدیده را در ارتباطشان با یکدیگر در نظر گیرند. فراموش کردن یک سمت پدیده و پربهاء دادن به سمت دیگر آن، از تفکر صحیح دیالکتیکی بدور است.

حقیقت این است که رویزیونیستها دیگر به امر ساختمان سوسیالیسم در کشور خود هم علاقه ندارند والا هرگز ارتباط حیاتی پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم از یکطرف با مبارزات انقلابی خلقهای اسیر و [از طرف دیگر با] پرولتاریای کشورهای کاپیتالیستی را نادیده نمیگرفتند و بدین ترتیب دچار ناسیونال شونیسم عظمت طلبانه نمیگردیدند و به خلقهای اسیر جهان وعده سرخرمن نمیدادند و آنها را از مبارزات انقلابیشان باز نمیداشتند.

تجربه تاریخ عملاً به خلقهای اسیر جهان ثابت کرده است که در مقابل آنها تنها یک راه وجود دارد، بکاربردن شیوه قهر انقلابی برای سرکوبی امپریالیسم جهانی و ارتجاع. دولتهای سوسیالیستی نیز اگر بخواهند به پیروزی کامل در راه ساختمان سوسیالیسم سپس کمونیسم نائل آیند، باید پیوند خود را با خلقهای اسیر و زحمتکش جهان مستحکم نگاه دارند و یک لحظه هم از پشتیبانی مستقیم مبارزات انقلابی خلقهای جهان غافل نمانند. بهمین دلیل لنین در نوشته خود بنام "سیاست خارجی روسیه" سیاست خارجی پرولتاریا را اینگونه شرح میدهد: "همبستگی کامل با انقلابیون کشورهای مترقی و با تمام ملل اسیر، در هر شکل که لازم باشد." (نقل از توفان شماره ۲ سال ۱۳۴۶).

"نوعدوستی" مسیحیت و "بربریت"...

در مجموع بود و خشونت آمیزتر از آنها تحت ستم و فشار قرار داشت" (بازگویی از اثر فناپذیر کارل مارکس "سرمایه" جلد اول چاپ فارسی صفحات ۶۸۰ تا ۶۸۲-تکیه همه جا از توفان).

مارکس در این بخش بدرستی به وضعیت وخیم مردم هلند و توده تحت ستم اشاره می کند. وی می آموزد که بربرهای مسیحی سرمایه دار و استعمارگر بر توده عظیم مسیحی نیز رحم نمی کند. غارت مستعمرات برای کسب سود طبقه حاکمه است و استعمار در خارج مکمل استثمار در درون است. در مضمون گفتار مارکس این نتیجه گیری لنین مستور است که کارگران متروپل با خلقهای تحت ستم سرنوشت واحد و دشمن یکسانی دارند. باید مبارزه کارگران جهان بر ضد سرمایه داری و امپریالیسم را با مبارزه خلقهای جهان بر ضد امپریالیسم پیوند زد زیرا آزادی یکی در گرو آزادی دیگری است. این مضمون است که پایه روحیه برادری جهانی را بنیان می نهد و مظهر انترناسیونالیسم پرولتاری است. مارکس در این نوشتار خود جنبه طبقاتی استثمار را برجسته می کند و نیروی متحد بالقوه طبقه کارگر در مستعمرات یعنی جنبشهای رهائی بخش را بر زبان می آورد.

نگاهی به آنچه مارکس در ۱۸۵۹ برشته تحریر در آورد تا به امروز نشان می دهد که این اثر تا به چه حد زنده، دارای فعلیت روز و حاوی تجارب گرانبهاست. در این بخش مارکس دست کسانی را رو کرده است که مرتب در تبرئه مسیحیت و تمدن وی، نوعدوستی وی، عدم خشونت وی، صلحدوستی وی از "اسلام سیاسی" و توحش وی سخن می رانند. مارکس نشان می دهد که تحولات اجتماعی را نمی شود بر اساس "تمدن" و "توحش" توصیف کرد بلکه باید از پوسته به بطن فرو رفت و ماهیت کاسیکارانه، سودجویانه، غارتگرانه و منفعت جویانه پدیده را شناخت. وی بربریت مسیحیت را از ماهیت سیستم سرمایه داری استنتاج می کند. در حالیکه "بربریت" چینپها، هندیها، سرخپوستان و یا مسلمانان ناشی از حق حیات و تعیین سرنوشت خویش است که حق طبیعی دفاع از خود به هر طریق ممکن را در اختیار آنها گذارده است.

به همین جرج بوش پیغمبر نوظهور آمریکائی نظر افکنید. با یاری آیات مذهبی و قابل شدن رسالت مذهبی و کیفیت رستگاری تجاوز جنایتکارانه اش را به عراق توجیه می کند. در این مدت تنها در عراق ۵ میلیون آواره بوجود آمده نزدیک به یک میلیون نفر کشته شده اند. در تمام دوران تجاوز تازیهای عرب به ایران و ممالک منطقه یک میلیون نفر به قتل رسیدند. مسیحیت سیاسی جرج بوش که مورد تائید بنیادگرایان مسیحی و یهودی است پوشش بمبهای آتشزای فسفری در فلوجه است. ریاکاری جرج بوش و امپریالیستها در این است که در حالیکه برای کشتار حلچه توسط گاز هائی که خودشان در اختیار صدام حسین گذارده بودند اشک تمساح می ریزد، صدها بمب فسفری که سلاح کشتار جمعی است در شهر فلوجه در عراق برای کشتار نیروهای مقاومت و مردم عادی می افکنند. این کشتار گسترده مردم عراق اتفاقی نیست، یک اتفاق استثنائی نیز نمی باشد. امپریالیستهای آمریکائی همین جنایات را با پرتاب بمب میکروبی در جنگ کره در کره شمالی و پرتاب دو بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی و پرتاب بمبهای شیمیائی ناپالم در جنگ ویتنام و گلوله های رادیو آکتیو در جنگ یوگسلاوی، تجاوز نخست به عراق و تجاوز اخیر به عراق مورد استفاده قرار داده اند. چاشنی این کشتار قومی ریاکارانه امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی "اسلام سیاسی" است. آنها عنوانی اختراع کرده اند که با اتکاء به آن خود را مجاز به هر جنایتی میدانند. آنها با هجوم فاشیستی و تبهکارانه صرفاً به مذهب اسلام و نه بطور کلی به مذهب، موانع روانی برای کشتار مسلمانان را که به نیروی بزرگ مقاومت در مقابل زور و قلدری امپریالیستها بدل شده اند فراهم می آورند. آنها در حالیکه ماشین تبلیغاتی عوامفربانه خویش را در سراسر جهان بر ضد مسلمانان براه انداخته اند زیر بغل مرتجعین بودائی را که مذهبی عقب مانده از نظر تاریخی داشته و بیانگر دوران فروپاشیده برده داری است گرفته اند و آنها را در جنوب شرقی آسیا تحریک و تقویت می کنند. انقلاب "محملی" آنها در جنوب شرقی آسیا با اتکاء به کاهنان مرتجع و مفت خور و عقب مانده بودائی صورت می گیرد که ابزار دست دالای لامای مرتجع فراری بوده و به اشاره "صلح آمیز" وی حاضر به هر جنایتی هستند.

برای کشف تبهکاری مسیحیت که بهر صورت یک تبهکاری طبقاتی است و محصول دوران استثمار و امپریالیسم است نیازی نیست که براه دور برویم. کافیست دیدگان خویش را بر واقعیات اطرافمان بگشانیم و این حقایق را بعیان ببینیم. بیچاره آن نیروهای خود فروخته ایرانی که برای مسیحیت جرج بوشی سینه چاک می دهند و به بهانه "اسلام سیاسی" از کشتار هزاران نفر مردم فلسطین، لبنان، افغانستان و عراق و فردا ایران که آنها را مستحق مرگ می انند شادمانند. ننگ بر این نوکران صهیونیسم.

دسیسه های رنگارنگ امپریالیستها علیه مردم ایران را بر ملا کنیم

"نوعدوستی" مسیحیت و "بربریت"...

بدفاع برمی خیزند. از پاپ در دربار واتیکان تا جرج بوش در کاخ سفید، تا کاریکاتور محمد و یا علم کردن سازمانهای ضد اسلامی نظیر مسلمانان ثواب در کلن، کارزاری عظیم بر ضد "اسلام سیاسی" و خشونت آمیز و بربریت طبیعی و ماهیت ضد دموکراتیک آن در گرفته است. نویسندگان مسیحی مزدور بیکباره بیاد پژوهش در باره عقب ماندگی اسلام و پیشرفتگی مسیحیت بر آمده اند. آنها "خشونت مسلمانان" "این تروریستهای بالفطره" را در مقابل "علاقه به هم نوع مسیحیت" قرار می دهند و می گویند اگر بر گونه ات سیلی زدند خشمگین نشو بگذار به گونه دیگر نیز با رضایت تو سیلی زنند. آنها در عین اینکه در آمریکا مکاتب مذهبی برای تربیت نونهالان کودستانی با روحیه پروتستانی مدرن با رنگ آمریکائی ایجاد کرده اند و هزینه فراوانی برای آن تهیه دیده اند و گوشتهای دم توپ برای اشغال ممالک مسلمان از آنها آموزش می دهند، از مدارس قرائت قرآن طالبان در پاکستان انتقاد داشته و شکایت دارند. توگویی بنیادگرای مسیحی بر بنیادگرای مسلمان ارجحیت دارد.

مشتی عمال صهیونیست و امپریالیسم نیز در جهان راه افتاده و این سیاست امپریالیستها در ممالک مورد تعرض را پیاده و توجیه می کنند و تلاش می کنند از طریق نظری توجیهی برای آدمکشی امپریالیستها بیابند. آنها از تجاوز اتیوپی به سومالی، از تجاوز امپریالیستها به عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین حمایت کرده در کشتار مردم فلسطین و گرسنگی و تشنگی دادن به آنها پایکوبی کرده و لهله می کنند. آنها از بمباران شهرهای لبنان شادمانند و برای امپریالیستها و صهیونیستها دست می زنند. آنها هوادار تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران هستند و تمام تلاش آنها در این راه است که خطر ظالم و مظلوم، تجاوزگر مهیب و قربانی مفلوک را هم تراز قرار دهند و هر دو را بیک چوب برانند. آنها بجای اینکه روشن کنند که باید مردم ایران را برای مقاومت در مقابل تجاوز امپریالیستها بسیج نمود و این کار اساسی آنها در زمان تجاوز و تشدید خطر تجاوز است با فریاد "نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دو تاشون" به میدان می آیند و مغطه می کنند که تا آشفته فکری ایجاد شده. کسی درک نکند که کار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه مردم ایران بوده و بهیچ کس و ناکس دیگری مربوط نیست. آنها با سیاست "نه به امپریالیسم و نه به جمهوری اسلامی" شعار بی بو و خاصیتی را طرح می کنند که هرگز ارزش رهنمود برای مردم ایران نداشته و بدر سردرگمی و منزه طلبی می خورد. این محصول تفکری است که به توانائی رهبری خویش اعتقادی ندارد و کار سیاسی برایش جنبه مشغولیات و سرگرمی دارد و سرنوشت خویش را بدست سیر رویدادها سپرده است. نه - به امپریالیسم آنها، انکار آن پیردختری است که در آغوش جوان خوشروئی در پی کتمان اشتیاق بیکران خود برای تجاوز بخود است. انکار وی از صد اصرار پررنگتر است. نه - به امپریالیسم آنها فاقد ارزش عملی است و تنها بدرد خلع سلاح روحی مردم ایران که باید آنها را به مقاومت در مقابل تجاوز امپریالیستها فرا خواند می خورد. در نبرد مرگ و زندگی که در خواهد گرفت این جمهوری اسلامی است که برای بقاء خویش سرانجام به هر سازشی با امپریالیسم موافقت خواهد کرد.

ایران معنوی امپریالیسم و صهیونیسم در ایران چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، با تخطئه مبارزه مردم فلسطین بر هبری حماس و یا مبارزه مردم لبنان بر هبری حزب الله بر ضد اشغالگران و سایر مبارزات مردم منطقه بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم و تروریسم جهانی در دام تبلیغات دشمنان بشریت افتاده و مسحور گفتار و دروغهای آنها می شوند. برای آنها مبارزه با "اسلام سیاسی" که مظهر استبداد و بربریت است در درجه نخست قرار می گیرد. مبارزه مردم مسلمان منطقه نه از جنبه ماهیت رهائی بخش آن بلکه از نقطه نظر تبلیغات ایدئولوژیک مورد ارزیابی قرار می گیرد و فرمان قتل آن صادر می شود. امپریالیسم آمریکا که مظهر تروریسم جهانی است مبارزه ضد تروریسم را تعریف کرده و ملتلهائی که برای رهائی خویش مبارزه می کنند در جبهه تروریسم گنجانده می شوند. این تبلیغات در آشپزخانه صهیونیستها و امپریالیستها پخته شده است و پروفیسور ساموئل هانتینگتون در کتاب "جنگ تمدن" های خویش آنرا بخورد مردم جهان داده است. مبارزه با "اسلام سیاسی" در دستور کار امپریالیستها و صهیونیستهاست.

هر روز که شما نشریات پاره ای مخالفین رژیم جمهوری اسلامی را در خارج از کشور باز می کنید می بینید که عده ای با دادن آنگهی از دین اسلام به مسیحیت گرویده اند و حماقت قبلی خویش را با حماقت جدیدی تکمیل نموده اند. آنها عقبگرد خویش را مترقی جا زده از مسیحیتی که تا کنون در جهان وجود نداشته است به حمایت برخاسته اند. آنها جنایت این مسیحیت سیاسی را در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین بر زبان نمی آورند و به مبلغ بی جیره و مواجب صهیونیستها و امپریالیستها بدل شده و با بی شرمی برای آنها تبلیغ می کنند. پیشرفت بمفهوم نفی مذهب بطور کلی و اعتقاد به مطلقیت علوم و توانائی شناخت بشری است. تغییر مذهب بیان عقب ماندگی و پسرفت است. نتیجه بی فکری و استیصال و بی اراده گی و تزلزل روحی است. شاید برای پاره ای سند سازی برای کسب پناهندگی "سیاسی" باشد ولی برای "مسیحیت سیاسی" "تصمیم دموکراتیک انسانهائی است که در اثر شناخت دموکراتیک به حقانیت مذهب مسیحی پی برده اند". این صحنه سازیهایی از همان مبارزه دامنه دار و گسترده ایدئولوژیک است که امپریالیستها و صهیونیستها برای تسلط بر جهان و مهار رقبا و تاراندن آنها و به اسارت گرفتن و برده کردن خلقهای جهان به آن نیاز دارند. نیروهائی که این جنگ را نبینند، جنبه دائمی و تعیین کننده و موثر را از دیده بیاندازند و دو دستی به فرعیاتی بپردازند که حل آنها مسکن درد بوده و یا اساسا تاثیری در جهت تغییر سیر رویدادها ندارد همواره در ارزیابیهای خویش آلت دست صهیونیستها و امپریالیستها قرار می گیرند و هر قدر عبارتهای خویش را گنگ وار تر و مبهم تر بیان کنند و صدها راه فرار برای تغییر موضع خویش جور کنند بهتر راه همدستی بدون "شرم" و "انقلابی" را با امپریالیستها و صهیونیستها فراهم آورده اند.

مبارزه با خشونت اسلام و تقابل آن با نوعدوستی مسیحیت و در عمل تطهیر مسیحیت، کار را به آنجا می رساند که در اروپا مردم این کشورها از آدمکشی امپریالیستها در افغانستان به جرم طالبان و یا همدست اسامه بن لادن بودن ناراحت نمی شوند. توگویی حتی اگر کسی مسلمان بنیادگرا بود مجوزی برای مردن بدست مسیحیان متجاوز داده است. جرج بوش برای اسارت این افراد زندانهای مخفی وحشتناک می سازد، آنها را می دزدد، پوست از سرشان می کند، برای آوردن سرشان قیمت تعیین می کند، امپریالیسم آمریکا آدمهایی را برای آدمکشی غیردولتی تربیت می کند و از طریق موسسه های خصوصی تامین امنیت که شامل حال آدمکشان حرفه ای و جنایتکاران روانی است آنها را به عراق و افغانستان گسیل می دراد تا با خیال راحت و بدون محدودیتهای رسمی به کشتن هر فرد "مظنون"، "ناراحت" و یا نامطبوع بپردازند. به زنان و دختران مسلمان تجاوز کنند و از آنها به عنوان بربر و وحشی و تروریست و یا تروریست بالقوه تمتع بگیرند. مراجع آماری تعداد این ارتش خصوصی در عراق و افغانستان را شامل ۱۲۰ هزار نفر می داند. این همان خوابی است که جرج بوش برای ایران دیده است.

حزب کار ایران (توفان) بیاد می آورد که جنایتی که مسیحیان در جهان کرده اند هرگز با سایر ادیان و متجاوزان محلی و واژه من در آوردی "اسلام سیاسی" قابل قیاس نبوده است. رفتاری را که استعمار انگلیس در هندوستان کرد هرگز مغولها نکرده بودند. آموزش از تاریخ گذشته و بررسی طبقاتی این تاریخ برای آموزش ما در شرایط امروزی مفید است. کمونیستها هرگز نباید فریب جعل تاریخی و یا تبلیغات امپریالیستها و صهیونیستها را بخورند. کمونیستها باید در عین افشاء روشنگرانه و با حوصله و مبارزه با مذهب بطور کلی و نه تنها با یک مذهب خاص بکوشند. نقش سرمایه داری و امپریالیسم و صهیونیسم را بشناسند تا در تجزیه و تحلیلهای خویش دچار خطا نگردند. ما در زیر بزبان مارکس سخن می گوئیم و گوشه ای از جنایت مسیحیت را بر ملا می کنیم:

"در پاره سیستم مسیحی استعمار و. هاویت W.Howitt مردی که از مسیحیت برای خود تخصصی ساخته است چنین می گوید: "بربریت و فجایع بیشرمانه ای که نژادهای باصطلاح مسیحی در هر نقطه ی جهان و علیه مردم هر کشور مسخر مرتکب... ادامه در صفحه ۱۱

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

شده بودند، رفتار با بومیان بمراتب وحشتناکتر بود. با این وجود حتی در مستعمرات بمعنای خاص، خصلت مسیحی انباشت بدوی نفی نشد. این کارشناسان سختگیر و ترش روی پروتستانتیسم، این منزله طلبان انگلستان جدید (مقصود شش ایالت آمریکاست که باین نام خوانده شده است-توضیحات کتاب)، در سال ۱۷۰۳ بنا بر تصمیمی که در شورای خود اتخاذ نمودند، **جائزه ای بمبلغ ۴۰ لیره استرلینگ در برابر پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخ پوست مقرر داشتند و در سال ۱۷۲۰ برای هر پوست سر جائزه ای ۱۰۰ لیره ای معین نمودند.** در ۱۷۴۴، پس از آنکه **ماساچوستس بی Massachusetts-Bay** قبیله معینی را متجاسر و یاغی اعلام داشت، **قیمتهای زیرین تعیین گردید:** برای پوست سر **ذکور ۱۲ ساله و بالاتر ۱۰۰ لیره** ی **استرلینگ جدید، ۱۰۵ لیره** ی **استرلینگ** برای هر اسیر از جنس **ذکور، برای زنان و کودکان اسیر ۵۰ لیره** ی **استرلینگ** و برای پوست سر **زنان و کودکان ۵۰ لیره** **استرلینگ!** چند دهه ی بعد فجاجع سیستم استعماری تلافی این جنایات را بسر اخلاف آن پدران و زائران مومن، که بنوبه ی خود طغیان کرده بودند، در آورد. با تحریک و پول انگلیسان اینان بضرب تبرزینهای هندیان ساطوری شدند **tomahawked** (توماهاوک، نام تبرزین بومیان سرخ پوست آمریکاست-توضیحات کتاب). پارلمان انگلستان سگهای درنده و پوست سرکن ها را **”وسائلی که خداوند و طبیعت در دست او نهاده است”** اعلام نمود. سیستم مستعمراتی موجب پیشرفت عظیمی در امر تجارت و دریانوردی شد. ”شرکتهای انحصاری” (مورد پیشگویی لوتر) اهرمهای نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. مانوفاکتورهای که بسرعت میروئیدند در وجود مستعمرات بازارهای تامین شده ای یافتند و انحصار بازار موجب انباشت شتابان بود. ثروتی که خارج از اروپا مستقیماً بوسیله ی غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود بسوی متروپل روان میشد و در آنجا مبدل ب سرمایه میگردد. هلند که مقدم بر دیگران سیستم مستعمراتی را بنحو اکمل بسط داده بود، در سال ۱۶۴۸ باوج قدرت بازرگانی خود رسید. این کشور ”تقریباً بطور انحصاری تجارت با هند شرقی و معاملات بین جنوب غربی و شمال شرقی اروپا را در دست داشت. صید ماهی، ناوگان و مانوفاکتورهایش سرآمد کشورهای دیگر بود. سرمایه های این جمهوری شاید مهمتر از مجموع سرمایه ی کشورهای دیگر اروپا بود.” گولیش Gulich (۱۷۹۱-۱۸۴۷) مقطعه کار و بازرگان آلمانی نویسنده تاریخ اقتصاد تحت عنوان ”نمایش تاریخی بازرگانی و پیشه وری” توضیحات کتاب) فراموش کرده است نکته ی ذیل را باین مطلب اضافه کند: **توده ی مردم هلند در ۱۶۴۸ مشقت کشیده تر، فقیرتر از دیگر کشورهای اروپایی... ادامه در صفحه ۹**

سیادت سیاسی بر هند شرقی، انحصار اختصاصی تجارت چای و بطور کلی بازرگانی با چین و حمل و نقل کالا به اروپا را و بالعکس برای خود محفوظ داشت. ولی کشنیرانی در سواحل هندوستان و مابین جزایر و همچنین تجارت با داخله ی هندوستان در انحصار ماموران عالیرتبه ی کمپانی بود. انحصار نمک، تریاک، فلفل و کالاهای دیگر منابع بی پایان ثروت بودند. ماموران خود، قیمتها را تعیین می کردند و بدلخواه خود هندوهای بیچاره را میچاپیدند. حکمران کل نیز در این بازرگانی خصوصی شرکت داشت. به مهربان وی، پیمانها با شرایطی واگذار میشد که بوسیله ی آن، بهتر از کیمیاگران، از هیچ طلا میساختند. تمولهای بزرگ یکروزه مانند قارچ میروئیدند و انباشت بدوی بدون صرف پیشیزی بوقوع میبوست. در پیگردهای قضائی علیه وارن هیستینگ (Warren Hasting ۱۷۳۲-۱۸۱۸) نخستین حکمران هندوستان که در عین حال کارمند کمپانی هند شرقی بود. وی در زمان تصدی خود چنان هندوستان را چاپید و به مردم فشار آورد که ناچار پارلمان انگلستان در سال ۱۷۸۶ او را مورد تعقیب قرار داد. پس از نه سال حکم تبرئه وی صادر شد و در ازاء خدماتی که به کمپانی هند شرقی کرده بود سالانه مبالغ گزافی برای او از طرف کمپانی مقرر گردید-توضیحات کتاب) نمونه های بسیاری از این قبیل اعمال مکشوف گردید. اینک یکی از آن موارد: با شخصی بنام سولیوان Sullivan، هنگامیکه عازم مسافرت برای انجام ماموریتی رسمی در یکی از مناطق تریاک خیز بسیار دور افتاده ی هندوستان بود، پیمان تریاکی منعقد شده بود. سولیوان پیمان خود را بمبلغ ۴۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ بشخصی بنام بین Binn فروخت و بین نیز آنرا در همان روز بدیگری در مقابل ۶۰۰۰۰ لیره واگذار نمود و خریدار آخری که اجرا کننده پیمان بود اظهار داشت که خود او از اینراه منافع گزافی بدست آورده است. بنا بر صورتیکه به پارلمان تقدیم شد، از سال ۱۷۵۷ تا سال ۱۷۶۶ کمپانی و کارمندانش مبلغ شش میلیون لیره استرلینگ از هندیها بعنوان هدیه! اخذی کرده بودند. بین سالهای ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰ انگلیسها، از راه خرید تمام برنج موجود، که جز بقیمت های افسانه ای حاضر بباز فروش نمیشدند، یک قحطی مصنوعی بوجود آوردند (در سال ۱۸۶۶ تنها در ایالت اوریسسا Orissa بیش از یک میلیون نفر هندی از گرسنگی جان سپردند. با وجود این از کوشش برای ممتول ساختن خزانه ی دولتی هندوستان، از راه گران فروختن خواربار لازم به مردم گرسنه، دریغ نورزیدند. توضیحات کتاب).

البته در کشت داریهائی که فقط با صادرات سرو کار داشتند، مانند هند غربی و سرزمینهای پر ثروت و پرجمعیتی مانند مکزیکو و هند شرقی که بقتل و غارت واگذار

”نوعدوستی“ مسیحیت ...

شده اند در هیچ عصری از اعصار تاریخ جهان و نزد هیچ نژادی، هر قدر وحشی و عقب افتاده، هر اندازه بیرحم و بیشرمانه بوده است، نظیر ندارد”

کارل مارکس پس از بازگویی نوشته هاویت در زیرنوشته آن می آورد: ”در باره رفتار نسبت بیردگان شارل کنت در 'Traite' de la Le'gislation چاپ سوم بروکسل ۱۸۳۷، جمع آوری خوبی انجام داده است. باید این موضوع را در جزئیاتش مورد مطالعه قرار داد تا معلوم شود بورژوا، هر آنجا که بلامانع می تواند دنیا را بنا بر نمونه ی خویش بسازد، بخود و بکارگر چه روا می دارد.”

مارکس فوراً نقش بورژوازی را در این جنایت بر ملا می کند تا حساب وی را از حساب طبقه کارگر جدا ساخته و جنبه طبقاتی مبارزه ستمگران با ستمکشان را برجسته کند.

مارکس در کتاب سرمایه جلد اول چاپ فارسی چنین ادامه می دهد: ”تاریخ اقتصاد استعماری هلند- و هلندی که ملت نمونه سرمایه داری در قرن هفدهم بشمار میرفت- ”**تابلوهای نادیده ای از خیانت، فساد، آدمکشی و شناخت میگسترده (توماس استامفورد رافلز).** هیچ چیزی خصلت نامتر از سیستم آدم دزدی آنها در سلب Celebes به منظور تهیه برده برای جاوه نیست. برای انجام این کار افرادی را مخصوصاً برای آدم دزدی تربیت می کردند. دزد، مترجم و فروشنده عاملین اصلی این تجارت بودند و امرای بومی سرفروشنده بشمار میرفتند. نوجوانانی را که دزدیده بودند آنقدر در این زندانهای مخفی سلب نگاه می داشتند تا برای بار کردن بکشتی های بردگان آماده شوند. یک گزارش رسمی تصریح میکند: ”یکی از این جاها مثلاً شهر **ماکاسار (Makassar)** شهر و بندر سلب در اندونزی- توضیحات) پر از زندانهای پنهانی است که هر یک وحشتناکتر از دیگری و پر از تیره روزانی است که قربانی آن و ستمگری گردیده، در زنجیر گراندند و از خانواده های خویش بعنف ربوده شده اند.” هلندیها برای اینکه مالاکا (Malacca) یا ملاقه شبه جزیره ای در جنوب هندوچین بین دریای چین و اقیانوس هند و شهری از مالایا بهمین نام واقع در تنگه ی مالاکا-توضیحات کتاب) را به تصرف در آورند حکمران پرتغالی آنجا را بپول فریفتند و وی در ۱۶۴۱ دروازه های شهر را بروی آنها گشود. بلافاصله بمنزل حکمران تاختند و ویرا بقتل رساندند تا از پرداخت رشوه ی مزبور بمبلغ ۱۸۷۵ لیره ی استرلینگ ”معاف” گردند. اینان هر کجا پا میگذاشتند ویرانی و نابودی جماعات بدنبال داشت. بان یووانگی Banjuwangi ایالتی از جاوه، در سال ۱۷۵۰ دارای بیش از ۸۰۰۰۰ نفر سکنه بود و در ۱۸۱۰ فقط ۸۰۰۰ نفر جمعیت داشت. اینست تجارت شیرین!

چنانکه معلوم است کمپانی هند شرقی علاوه بر

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

”نوع دوستی“ مسیحیت و ”بربریت“ اسلامی

برای کشتار دستجمعی مقاومتان مقابل امپریالیستها، برای کشتار مردمانی که سرزمینهای زندگیشان مملو از مواد اولیه مورد نیاز امپریالیستهاست، برای کشتار مردمانی که سرزمینهایشان از نظر سیاست راهبردی نظامی و دوراندیشی برای تسلط یکجانبه بر جهان در رقابت با رقیبا از اهمیت وافری برخوردار است، نیاز بیک جنگ روانی احساس می شود. مسلمان کشی و تبلیغات ضد اسلامی و نه ضد مذهبی عرصه پیکاری است که در این مبارزه طبقاتی در سراسر گیتی در گرفته است. بدون شناخت از این سیاست راهبردی امپریالیستی تشخیص سره از ناسره در دنیای کنونی ممکن نیست.

امپریالیسم آمریکا برای مقابله با رقبای خویش و در درجه نخست چین بخاطر بازار عظیم فروش و نیروی ارزان کارش و روسیه کشوری با منابع غنی انرژی و مواد اولیه مورد نیاز صنایع امپریالیستی غرب به آن نیاز دارد که پشت جبهه خویش را تقویت کند. برای جنگ و شاخ و شانه کشیدن به حامی و مهمات جنگی نیاز است که باید خطوط نخست جبهه را مستمرا تامین کند. امپریالیسم آمریکا که سیاست آتی خویش را بر اساس نظم نوین جهانی تدوین می کند و با عملیات بازدارنده در پی کسب سرکردگی در جهان و به رقیب در آوردن سایر خلیفای جهان است می داند که باید با هندوستان روابط حسنه برقرار نماید، پاکستان را از چین جدا گرداند، در جمهوریهای سابق شوروی در آسیا و اروپا با انقلابات مخملی رخنه کند و از آنها متحدین آمریکائی بسازد، کشور میانمار را که دیکتاتوری حاکم در آن تا کنون امپریالیستها را به عذاب وجدان دچار نمی ساخت بیاری مذهب بودیسم و آخوندهای بودائی از زیر نفوذ چین خارج گرداند و ”تاج دموکراسی“ آمریکائی را بر سرش بگذارد. امپریالیست آمریکا به چاههای نفت و گاز برای تولید و جنگ جهانی آتی و جنگهای منطقه ای و کسب برتری سیاسی و اقتصادی از طریق این عامل فشار نیاز دارد و باید بتواند تجاوز خویش به صاحبان سرزمینهای نفت خیز را در نزد افکار عمومی جهان و فریب رقبای خویش توجیه گرداند. منابع عظیم نفت و گاز در درجه نخست در اختیار ممالک اسلامی است و از این گذشته اسرائیل به منزله سرپل امپریالیسم آمریکا در منطقه، به منزله نزدیکترین متحد امپریالیسم در منطقه در سرزمین ابا اجدادی مردم فلسطین بوجود آمده که مردم سرزمینهای پیرامونش را که در اکثریت خویش مسلمان هستند تهدید می کند. عجیب نیست که در چنین وضعیتی ملت‌های مسلمان در این ممالک با روحیه شیدایا ضد آمریکائی، ضد استعماری، ضد صهیونیستی پرورش یابند و برای پاسداری از سرزمینها و غرور و شرافت ملی خویش جنبشهای عظیم توده ای ضد آمریکائی ایجاد نمایند. اشغال سرزمینهای عراق، افغانستان، کویت، قطر، سومالی و... بطور مستقیم و یا غیر مستقیم از طریق ایدای امپریالیسم، ایجاد پایگاههای نظامی تجاوزگرانه در آذربایجان، گرجستان، ترکیه، جمهوریهای آسیای مرکزی در درجه نخست عامل فشاری به سرزمینهایی است که ملل مسلمان در آن سکنی دارند. سیاست جهانی کردن سرمایه از طریق سازمان تجارت جهانی، ارتش آمریکا و یا سایر موسسات مالی جهانی با مقاومت مردم جهان و بویژه در ممالک اسلامی روبرو شده است. ما با این مقاومت در آمریکای لاتین و آفریقا نیز روبرو هستیم لیکن اشکال قهرآمیز مبارزه ضد امپریالیستی بصورت روشن و مستمر و توده ای بیشتر در خاور میانه شکل گرفته است. مبارزه مردم فلسطین، لبنان، عراق و افغانستان که در اکثریت خویش مردم مسلمان هستند تاثیرات عظیم در جهان و منطقه علیرغم سانسور ”دموکراتیک“ خبرگزاریهای امپریالیستی که مجموعه ای از توطئه سکوت و جعل اخبار را با هم در آمیخته اند، بجای گذارده است.

بی اعتبار کردن اسلام و نه مذهب بطور کلی، ایجاد افکار عمومی لازم در جهان که بنا برکدام دلیل ”نوع دوستانه“ و ”متمدنانه“ باید مسلمان کشی را رواج داد و چگونه باید برای سرپوشی بربریت مسیحیت سیاسی از ”تساوی حقوق زنان“ به دفاع برخاست و یا بیکباره بیاد غیر انسانی بودن ”سنگسار زنان“ در ایران و افغانستان و جالب آنکه نه در عربستان سعودی افتاد، از سیاستهای امپریالیستی و تدارک جنگ روانی برای سرکوب ملت‌های مخالف امپریالیسم و نهضت‌های آزادیبخش است که از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خویش... ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries,
unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 92 – Nov. 2007

جانبداری کورکورانه از چهل سال رویونیسم حزب توده ایران

”حزب توده ایران ناخدای دریای آرام
نیست
توفان حوادث است که گواه ناخدائی حزب
بیدار ماست“

احمد قاسمی

اسنادی که حزب کار ایران (توفان) در مورد دوران ننگین فعالیتهای رویونیستیهای حزب توده ایران منتشر کرد و نشان داد که آنها با چه روشهای ضد کمونیستی زمینه نفوذ رویونیستیهای شوروی را در جنبش کمونیستی ایران فراهم آوردند، بحث داغی را میان کمونیستهای ایران موجب شد. امروز بیاری شبکه وسیع اینترنت برای رویونیستها امکان ندارد با توطئه سکوت و یا جعل اخبار و اسناد و قطع ارتباطات، عوامل آشکار و پنهان خویش، ماجراجویان، خرابکاران، کاریستها و انقلابیمنها بتوانند مانند دهه چهل به جعل تاریخ بپردازند.

بهمین جهت بود که یکی از قلمبستان رویونیست در پاسخی غیر مستقیم، نسبت به انتشار اسناد حزب ما واکنش نشان داد و تحت عنوان ”بگذارید تاریخ خود سخن بگوید“ و بی رابطه با مسایل مطروحه، به دفاع از تاریخ حزب توده ایران بدون توجه به ملاکهای ماتریالیسم تاریخی پرداخت. وی برای رد گم کردن و فریب کمونیستها، خدمات واقعی گذشته حزب توده ایران و نقش تاریخی وی را در تحولات ایران برشمرد و آنها... ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. ”توفان“ نشریه ”حزب کار ایران“ حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt